

# ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم هجری

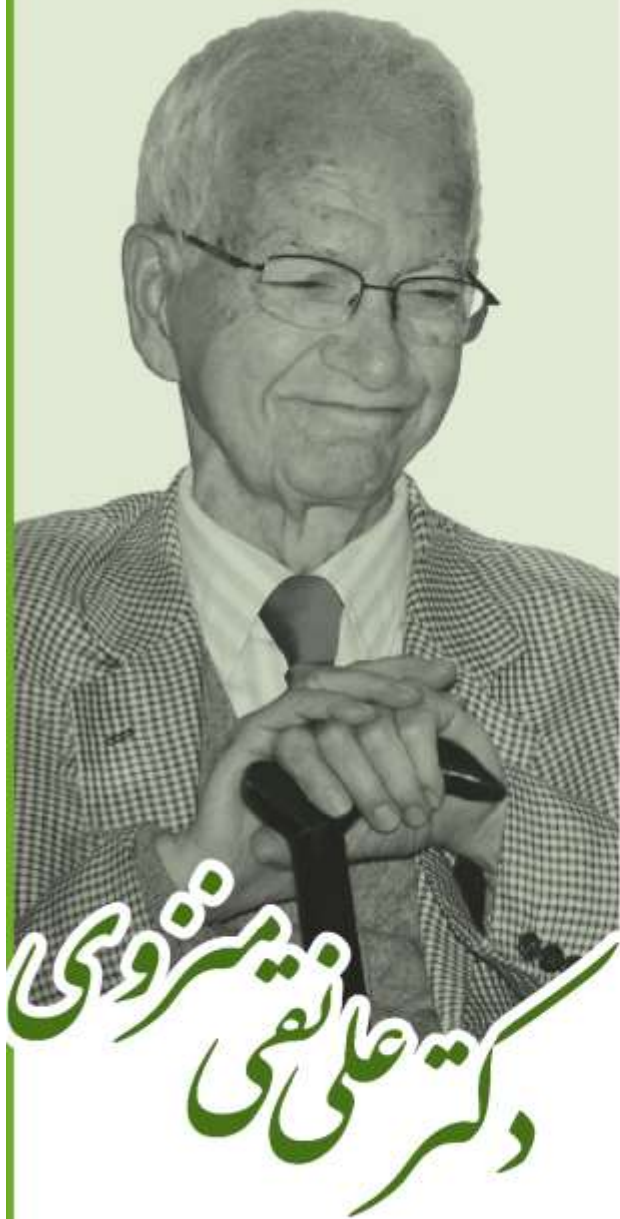
## دکتر علی نقی منزوی

هفتاد مقاله ارمنان فرهنگی به دکتر غلام حسین صدیقی، گردآوری یحیی مهدوی و استاد

ایرج افشار، ج ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۱، برگه ۷۲۹-۷۶۰

به کوشش

محمد ابراهیم ذاکر



- ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم هجری..... ۱
- از ثنویت به توحید اشراقی ..... ۱
- دو سده خاموشی ..... ۱
- پس از واژگون شدن ساسانیان ..... ۲
- مذهب در دو قرن سکوت..... ۲
- مرجیان ..... ۳
- قَدْرِیان ..... ۴
- جهمیان ..... ۵
- معتزلیان آغازین ..... ۶
- ابو مسلم خراسانی و راوندیان ..... ۷
- راوندیان ..... ۹
- خلافت مأمون و سه شرط آن ..... ۱۰
- شورش ایرانیان در سپاه امین ..... ۱۱
- الف: سپاه « ابناء » ..... ۱۱
- ب: سپاه «زواقیل» ..... ۱۱
- خلافت مأمون ..... ۱۲
- ولایتعهدی امام رضا (ع) و پیامدهایش ..... ۱۳
- عهدشکنی مأمون ..... ۱۴
- استقلال طاهریان در خراسان ..... ۱۵
- خواب‌نما شدن مأمون ..... ۱۷
- دارالحکمه یا بیت الحکمه ..... ۱۹
- ایرانی آشکارشدن گنوسیسم ..... ۲۱

۲۱.....	باورپرسی
۲۳.....	آخرین وصیت‌نامهٔ مأمون
۲۳.....	دو گونه توحید
۲۴.....	جغرافیای فرهنگی
۲۵.....	رنگ اسلامی قیام‌های ضدّ عرب
۲۷.....	پایگاه اقتصادی گنوسیست‌های معتدل
۲۸.....	خاندان زُفیل
۲۹.....	خاندان نوبخت
۳۲.....	خاندان فُرات
۳۳.....	خاندان جُنیدیان
۳۴.....	عمیان
۳۶.....	یقطینیان
۳۷.....	ساجیان و حجریان
۳۸.....	ریشهٔ ساجیان
۳۹.....	حسن بن هارون
۴۲.....	شلمغانیان
۴۳.....	اشعریان در کوفه و قم
۴۶.....	کشاکش گنوسیست‌های معتدل قم با تندروان ری
۴۷.....	اخراج دسته‌جمعی غلات از قم
۴۸.....	قیام احمد حسن مادرانی
۴۹.....	تأثیر متقابل گنوسیسم و تسنن
۵۱.....	کتاب‌نامه
۵۱.....	نمایهٔ کتاب و مقاله

## ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم هجری

## از ثنویت به توحید اشراقی

## دو سده خاموشی

عقیدت ثنوی (دو بُنی)، که ریشه همه اندیشه‌های مذهبی و ملی مردم هندوایرانی را تشکیل می‌داد، آدمی را چنان نشان داد که از دو مبدأ خیر و شرّ، به طوری ترکیب شده است که آن دو نیرو در وی خنثی است و آدمی را سوار بر ارابه‌ای نقش می‌کرد که دو اسب سفید (خیر) و سیاه (شرّ) آن را می‌کشند. پس آن دو نیرو مجبور و آدمی بر آن‌ها فرمانروا بود.

هر چند حکومت ساسانی، با فشار چند قرنی، خواست عقیدت به جامعه هر می شکل را با حکومت بهتران، طوری به مردم نشان دهد که شاه با فرّه ایزدی در رأس آن هرم قرار گیرد و «تمرکز دولتی» را بر پایه عقیدت جبر مذهبی زروانی استوار دارد؛ لیکن در این راه کاملاً موفق نبود.

با همه رنگ آمیزی فلسفی که ایشان به جامعه خود دادند و فارابی در فصل ۲۶ کتاب آراء اهل مدینه فاضله آن را به صورت هر می نشان می‌دهد که قاعده آن را توده جاهل مردم تشکیل داده، بالای ایشان را دانشوران و دانشمندان به گونه‌ای قرار دارند که هر چه علمشان بیشتر، عددشان کمتر باشد، سپس در رأس این هرم شاه را نشان می‌دهد که اعلم ناس است و با عقل فعال در پیوند است و به اصطلاح فرّه ایزدی دارد.

با این همه رنگ آمیزی زیبا، برای جامعه ایده آل و حکومت بهتران، که در رأس آن شاه است، باز هم جنبش مانی ثنوی و قیام مزدکیان را که اختیار را برای مردم عرضه می‌کردند می‌توان نشانی از ناموفق بودن ساسانیان در تحمیل عقیدت جبر مذهبی زروانی مزدیسنايي بر مردم شمرد که جز اقلیتی از منطقه حاکم، کسی پیرو آن نبود.

جنگ‌های سی ساله ایران و روم، دولت ساسانی را ناتوان کرد و نارضایتی مردم را از حکومت طبقاتی کاست‌ها بدان جا رسانید که دولت در چند جنگ کوچک و بی‌اهمیت بنیانش فرو ریخت.

## پس از واژگون شدن ساسانیان

ایرانی که می‌خواست تازه به آموزه ساسانی فرّه ایزدی و علم و سواد ادعایی شاهانش خو کند، خود را برابر خلیفگان عرب یافت که توان ادعای دروغین علم را نیز نداشتند.

ایرانی مسلمان شده در نسل بعد چنین می‌اندیشید که حضرت محمد (ص) و جانشینانش فرّه ایزدی داشتند، وگرنه بر کسری و قیصر پیروز نشدندی<sup>۱</sup>. فرض کردن فرّه ایزدی، علم و سواد و معجزه برای گذشتگان دشواری نداشت، ولی برای خلیفه زنده که ادعای آن را نیز ندارد و جز ستم، کشتار مردم، اسیری زنان و فرزندانشان کاری از او ندیده‌اند، نامی جز غاصب حق دیگران نمی‌توانستند به او بدهند. تاج و تختی که محمد (ص) با فرّه ایزدی به دست آورده است، بایستی مانند دوران ساسانی از راه تخم به فرزندانش منتقل شود، چرا به دست خاندان امیه افتاده است که سال‌ها با محمد (ص) جنگیده‌اند؟ اگر همه مردم ایران بدین اندیشه نبودند، آن عده روشنفکرتران که می‌خواستند خاک میهن خود ایران را برهانند، این اندیشه‌ها را در میان مردم ستم‌کشیده و هموطنان رنج‌دیده پخش می‌کردند.

## مذهب در دو قرن سکوت

در آن دوران، جز شمشیر عرب، هیچ چیز حکومت نمی‌کرد. ایرانی حق هیچ‌گونه اظهار نظر نداشت. ایرانیان روشنفکری، که جان به سلامت برده بودند، خود را به زیر پرچم یک ایل عرب وارد کرده و مولا (نیم برده) آن قبیله به شمار می‌آمدند، ولی باز هم به هیچ یک از این موالی روشنفکر حق اظهار نظر داده نمی‌شد. اینان تنها می‌توانستند با نقل قول از ارباب خود مطلبی را بیان کنند<sup>۲</sup>.

گاهی در صورت آشکار شدن اختلاف میان خود عرب‌ها که بیشتر در باره منافع مادی ایشان می‌بود، ایرانیان می‌توانستند نظر ایده‌تولوژیک خود را زیر پرچم آن عرب که منافع مادی اش مقتضی دفاع از آن ایده بود، آشکار سازند. در این صورت آن

<sup>۱</sup> مقدسی به سال ۳۷۴ق از ایرانیانی یاد می‌کند که می‌گفتند جانشینان محمد (ص) همگی مرسل بودند، یعنی فرّه ایزدی داشتند. ایشان حتی برای معاویه فرّه ایزدی قایل بودند (احسن التقاسیم، ترجمه منزوی، برگه ۵۹۷).

<sup>۲</sup> برای نمونه عکرمه و ابن عباس نک: مجله کاوه مونیخ، شماره ۵۵.

عرب که این اندیشه، منافع او را تأمین می‌کرد، پرچم دفاع از آن را به دوش گرفته و موالی ایرانی که صاحبان اصلی آن ایده بودند به زیر پرچم او مبارزه می‌کردند.

## مرجیان

نمونه‌ای از روش دوم، روند تاریخی پدیده «ارجاء» و «مرجئه» است، چون برخی از سرداران عرب که از مرکز دور مانده بودند، نخواستند در کشاکش‌های دو خاندان هاشمی و اموی بر سر حکومت که به صورت جنگ‌های حضرت علی (ع) و معاویه آشکار شده بود و یکدیگر را تکفیر و لعن می‌کردند، مداخله کنند. اینان به انتظار یکسره شدن جنگ، بی‌طرفی را برگزیدند. روشنفکران ایرانی دور ایشان را گرفته، اصل زردشتی را که خداپرستی کار دل است نه کار اندام با حدیث «الأعمال بالنیات»<sup>۱</sup> تطبیق دادند و بی‌طرفی سرداران عرب را بر آیت «مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> مطابق دانستند، و از این رو به عنوان «مرجی» شناخته شدند.

ایشان همه عقاید اصولی اسلام را پذیرا بودند، ولی می‌گفتند انجام دادن پرستش‌های اندامی برای دستگاه بلندپایه جهان‌داری خداوند تحقیرآمیز است و انجام ندادن آن‌ها دلیل تکفیر یک مسلمان نمی‌شود؛ البته این سهل‌گیری مرجیان در شرایط مسلمانی، تنها در حق توده مردم بود و اجرای این نظریه در حق علی (ع) و معاویه تنها در حق توده مردم بود و اجرای این نظریه در حق علی (ع) و معاویه تنها برای جلب پشتیبانی سران بی‌طرف عرب بود. به همین سبب، پس از پیروزی بنی‌امیه

<sup>۱</sup>Z: عمر بن خطاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوُّهَا، فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»: (اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و دست آورد هرکسی همان چیزی است که نیت کرده است. پس هرکس هجرتش برای الله و پیامبرش باشد هجرتش برای الله و پیامبر اوست و هرکس برای کسب دنیا یا ازدواج با زنی هجرت نماید، دست آورد هجرتش همان چیزی است که به خاطر آن هجرت کرده است (اعمال القلوب از کتاب صحیح).

<sup>۲</sup>Z: سوره توبه، شماره ۹، آیت ۱۰۶: «وَأَخْرَجُوا مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ / برخی دیگر، آن‌هایی هستند که کارشان بر مشیت خدا موقوف است؛ یا آنان را عذاب کند و یا از گناهشان درگذرد، و خدا دانا و حکیم است.

بر بنی‌هاشم، مرجیان در سال ۱۱۸ - ۱۲۸ ق با پرچم سیاه برضد حکومت ایشان جنگیدند<sup>۱</sup>، و هر چند تا آخرین تن کشته شدند؛ لیکن مرجیان در این جنگ توان را تا آن جا از امویان گرفتند که چهار سال بعد به سال ۱۳۲ ق به دست سیاه‌پوشان ابومسلم خراسانی واژگون گردیدند. مرجیان در باره جبر و اختیار سخن نمی‌گفتند، ولی بعدها در ایشان جبرانی چون جهم نیز پیدا شدند.

### قَدْرِیَان

چنان که گذشت کوشش‌های دولت ساسانی، که برای تقویت «تمرکز دولتی» نوعی توحید را ترویج می‌کرد و فلسفه باستانی ثنویت هندوایرانی، که آدمی را میدان برخورد دو نیروی متضاد، و در نتیجه آزاد نشان می‌داد، سرکوب و نفی می‌کرد، چندان موفق نبود.

هنگام پیروزی عرب، گرچه اکثریت مردم ایران، به ظاهر مذهب رسمی زردشتی با توحید اشراقی (زروانی؛ یا میترائی) ساسانی داشتند؛ لیکن باز هم ریشه‌های دو بُنی هندوایرانی که نهضت‌های مانوی و مزدکی نشان‌دهنده آن بود، پیروان فراوان داشت.

در دو قرن آغاز اسلام که هنوز اصول عقاید عرب شکل نگرفته بود، با مردم بی‌سلاح که شهادتین بر لب می‌آوردند؛ یا جزیه می‌دادند کاری نداشتند.

پس از واژگون شدن ساسانیان، پیش از آن که عرب‌ها به معنی فلسفه ثنوی پی برند، این اندیشه رسته از زیر فشار ساسانی رشد کرد و گسترش یافت و توحیدگرایی زردشتی مزدیسنايي میترايي تضعیف گردید. هنگامی که عرب‌ها به خطر دو بُنی پی بردند، مانویان به زیر پرچم مذهب سامی مسیحی، که عرب‌ها آن را به رسمیت شناخته بودند، در آمدند.

برخی از زردشتیان دو بُنی (ثنوی‌گرا)، ثنویت کهن و زنده شده ایرانی را با توحید عددی عرب در آمیخته و مذهبی را پدید آوردند که چون برای بشر قدرت و اراده مختار قائل بود به نام «قدری» شناخته گردید.

<sup>۱</sup> تاریخ طبری، ج ۲، برگه‌های ۱۵۷۰، ۱۵۷۵ تا ۱۹۳۲، پ ۴۱۴۵، ۴۱۴۹ تا ۴۴۹۴.

هنگامی که چند ایرانی بدون این که زیر پرچم عربی باشند به چنین اندیشه، نام بردار شدند، برچسب «مجوس این امت»<sup>۱</sup> بدیشان زده شد و حدیثی بدین مضمون ساخته به پیامبر نسبت داده شد و کشتار ایشان آغاز گردید. مَعْبَد جُهَنی به سال ۸۰ق به دست حجاج در بصره؛ یا عبدالملک مروان در دمشق، و غیلان دمشقی به دست خلیفه هشام (۱۰۵ - ۱۲۵ق)، جُعد بن دِرْهَم به دست خالد بن عبدالله قسری والی عراق (د: ۱۲۶ق) کشته شدند. لقب دمشقی در دنبال نام غیلان، یا تعصب، برخی خاورشناسان را بر آن داشته است که قدرگرایی را واگرفته از مسیحیان شام بشمرند، ولی شاید بتوان گفت هرگاه مردم آن روزگار چنین می‌پنداشتند آن حدیث به صورت «القدریة مسیحی هذه الأمة» ساخته می‌شد، نه مجوس ...

## جهمیان

برخی از زردشتیان توحیدگرای (مزدیسناپی - میتراپی) نیز با موحدان زروانی درهم آمیخته و به زیر پوشش اسلام درآمدند. شاید بتوان نمونه‌ای ایشان را در جهم بن صفوان ترمذی<sup>۲</sup> (ک: ۱۲۸ق) نشان داد. او و جهمیان پیرو او، جبرگرایی را از موحدان زردشتی (میتراپیان و زروانیان) گرفته و تنزیه را از گنوسیسم زردشتی با خود داشتند. چنان که قدریان، اختیار را از ثنویان مانوی گرفته و تنزیه را از «گنوسیسم متافیزیسیم» زردشتی داشتند. در نسل بعد، معتزلیان، اختیار را از «قدریان» و تنزیه را از جهمیان واگرفته بودند.

جهم استاد هشام بن حکم نیز هست که بعدها از اصحاب حضرت صادق (ع) شد<sup>۳</sup> و عقاید او را ابن جوزی از کتاب آراء و دیانات نوبختی بیرون کشیده رد کرده است<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> حدیث «الْقَدْرِيَّةُ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ».

<sup>۲</sup> جَهْمُ بْنُ صَفْوَانَ، ابومحرز (ک: ۱۲۸ق / ۷۴۶م)، متکلم برجسته اواخر دوره اموی.

<sup>۳</sup> خاندان نوبختی، ۷۹.

<sup>۴</sup> تلبیس ابلیس، ابن جوزی، برگه ۸۸.



جهمیان مانند زروانیان می‌گفتند بهشت و دوزخ در پایان نابود خواهد شد و چیزی جز خدا (زمان / دهر) باقی نخواهد ماند.<sup>۱</sup>

در این دوران که ایرانیان (مُرجیان و جهمیان و قَدَریان) عقاید اسلامی را به سوی نرمی گرایش می‌دادند و حکام عرب با شمشیر بدیشان پاسخ می‌گفتند. گروهی عرب، خشن‌تر از حکام ایشان، به نام خارجیان به پاخاسته دولت را به نرمی و سست دینی متهم کردند.

اینان به رهبری قطری بن الفجاءة (د: ۸۰ / ۶۹۹ م) بر شهر اهواز نیز چیره شدند. خارجیان می‌گفتند هر کس گناهی، چه صغیره و چه کبیره، مرتکب شود، کافر و قتل او و زن و فرزندانش واجب است. دولت عرب برای سرکوب خارجیان مسلح ناگزیر با نرمی گرایان بی‌سلاح ایرانی کوتاه آمد. چون در این هنگام حسن بصری میسانی (۲۱ - ۱۱۰ ق) و شاگردان مدرسه او می‌گفتند تنها مرتکبان گناه کبیره منافق و بدتر از کافرند، یکی از شاگردان این مدرسه که یک مولای ایرانی به نام واصل بن عطا (۸۰ - ۱۳۱ ق) بود با یک گام عقب‌نشینی نسبت به مرجیان گفت مرتکب گناه کبیره نه کافر مطلق است چنان که خارجیان گویند، و نه مسلمانی درست‌دین چنان مرجیان گویند؛ بلکه منزلتی میان دو منزلت دارند. او آراء قدری معبد و غیلان را تأیید کرده از آیات قرآنی برای آن‌ها دلیل آورد.

## معتزلیان آغازین

واصل بن عطا و یک مولای ایرانی دیگر به نام عمرو بن عبید بن باب (۸۰ - ۱۴۴ ق) که هم‌فکر و هم‌شاگردی واصل بود، در اثر آن مخالفت، از مدرسه حسن بصری رانده شدند و پایه گروهی را نهادند که به معتزلی / انشعاب‌گر معروف شده و یک سده پس از آن تاریخ به وسیله مأمون عباسی به حکومت کشیده شد.

چشم‌گیر است که در نخستین سده میلادی، هنگامی که یهودیان با فلسفه نوافلاطونی اسکندریه آشنا شدند، گروهی از ایشان در صدد جمع میان اندیشه مذهبی یهودی با فکر فلسفی برآمدند و به نام «فریسی» معروف شدند. شخص مسیح نیز

<sup>۱</sup> تعریفات جرجانی.

از همین گروه بود. ریشه‌ واژه فریس که فریز در آرامی و عربی [است]، به معنی جدایی و اعتزال است؛ چه بسا در سده دوم هجری سنیان به پیروی از یهود، این انشعاب‌گری را معتزله خوانده باشند. معتزله از همان آغاز، قدرت و اختیار بشر را از قدریان ایرانی، و تنزیه و متافیزیسیم را از جهمیان ایرانی واگرفتند و پیش از آن که به وسیله مأمون به حکومت کشیده شوند، همیشه زیر پیگرد دولت عرب بودند.

### ابو مسلم خراسانی و راوندیان

چنان که دیدیم شاهان ساسانی همگی از اندک سواد برخوردار بودند. به برخی از آنان نگارش‌هایی نیز نسبت داده شده است.<sup>۱</sup> این شاهان با استفاده از همین سواد ظاهری و با پشتیبانی نیروی پادشاهی، خود را اعلم ناس قلمداد می‌کردند، و بر آن بودند که به شایستگی در رأس هرم مدینه فاضله قرار گرفته‌اند.

ایرانی که قرن‌ها با شاهانی خو گرفته بود که مدعی علم و فره ایزدی بودند که در تخمه ایشان به فرزندانشان منتقل می‌شد، ناگهان با خلیفگانی روبه‌رو شدند که توانایی ادعای دروغین علم و سواد را نیز نداشتند، همین کمبود آشکار به روشنفکران ایرانی کمک کرد که این خلیفگان را غاصب حق پیشوای واقعی قلمداد کنند و بر آن باشند که باید از تخمه حضرت محمد (ص) باشد، از همین راه بود که ده‌ها هزار ایرانی مسلمان، به زیر پرچم سیاه مرجیان علیه عرب جنگیدند و پس از شکست آنان به زیر پرچم سیاه شیعیان راوندی و به رهبری سیاسی ابومسلم گرد آمدند تا حکومت را از چنگ غاصبان اموی

<sup>۱</sup> مقدسی در سال ۳۷۵ق ترجمه کتاب جغرافیای قباد (۵۰۰ - ۵۳۱م) را در کتاب احسن التقاسیم (عربی، برگه ۲۵۷، ترجمه، ص ۳۷۲) گنجانیده است. جاحظ (د: ۲۵۵ق) نیز تکه‌هایی از کتاب شاهین خسرو انوشیروان را در الحجاب، برگه ۳۹ آورده است (مجموعه رسائل الجاحظ، ج ۲، تصحیح عبدالسلام محمد هارون). و این‌ها جز رساله منطلق است که بولس پارسی به زبان سریانی برای خسرو نگاشت و هنوز موجود است (کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان).

بیرون آورند و به دست خاندان پیامبر که دارای فرّه ایزدی (عصمت) هستند، بسپارند. مردم ابو مسلم را « اوشیدر بامی» (Ocherbami؛ یا اوشیدرما Ochiderma) که نام نواده زردشت باشد، می خواندند<sup>۱</sup>.

با آن که بغدادی و اشعری عقایدی چون حلول خدا در انسان (پیامبر، امام، و هر پیشوا) و ترک پرستش‌های اسلامی و قدرت و اختیار برای انسان و دیگر عقایدی را که به مَرّجیان و قدریان نسبت داده بودند، به راوندیان نیز نسبت می دهند، و این هم گامی همه این گروه‌ها را در اصول مشترک گنوسیسم اسلامی نشان می دهد، بازهم راوندیان هیچ گونه تردیدی در مسلمان بودن خود نداشتند؛ البته در زیر پوشش مذهبی تشیع عباسی راوندیان، اندیشه آزاد کردن خاک میهن زیر بنای این جنبش را تشکیل می داد؛ لذا چون ابومسلم از بیعت با حضرت صادق (ع) به دلیل امتناع وی از پذیرش آن مأیوس شد، و حضرت نامه او را پیش روی آورنده بسوخت<sup>۲</sup>، به نام ابراهیم پسر عبدالله بن عباس<sup>۳</sup> که در زندان بود، بیعت گرفته شد، و چون وی در زندان درگذشت، پسرش سفاح<sup>۴</sup> به جای وی برگزیده شد.

قیام مردم ایران به رهبری ابومسلم پیروز شد و آخرین خلیفه اموی مروان حمار در ۱۳۲ ق کشته شد و سفاح بر تخت خلافت بنشست. سفاح در ۱۳۶ ق درگذشت و برادرش منصور دوانیقی بر جای وی تکیه زد. منصور دوانیقی به سال ۱۳۷ ق خائنانه ابومسلم، مردی را که پنج سال پیش به دست او به حکومت رسیده بود، بکشت و کینه عربان را در دل ایرانی که می رفت

<sup>۱</sup> السیادة العربية و الشيعة و الاسرائیلیات في عهد بني امیه، فان فلوتن هلندی (۱۸۶۶ - ۱۹۰۳ م)، برگردان به عربی حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، ۱۹۶۵ م، برگه ۱۳۲؛ برگردان به پارسی مرتضی هاشمی حائری با عنوان «تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه»، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۲۵ خ.

<sup>۲</sup> نبذة من التاريخ للمؤلف المجهول، [نبذة من كتاب في تاريخ بني العباس تأليف مؤلف مجهول من القرن الحادي عشر الهجري]، تصحيح بطرس غريازنيويج، مسكو، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م.

<sup>۳</sup> ابواسحاق ابراهیم فرزند محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند عباس، با آوازه ابراهیم امام، برادر سفاح خلیفه نخست و منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی، در سال ۱۳۱ ق / ۷۴۸ م درگذشت. او رهبری سیاسی جنبش عباسیان را به فرماندهی نظامی ابومسلم خراسانی داشت.

<sup>۴</sup> عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند عباس فرزند عبدالمطلب (۱۰۴ - ۱۳۶ ق / ۷۲۱ - ۷۵۴ م) نخستین خلیفه عباسی بود که در سال ۱۳۲ ق در مسجد کوفه به خلافت رسید و در سال ۱۳۶ ق درگذشت.

فراموش شود، زنده کرد. آتش میهن پرستی برای اندک مدت به زیر خاکستر شکست پنهان شد تا به صورت‌های دیگر آشکار شود.

## راوندیان

طبری، ابن اثیر و مؤرخان دیگر در حوادث سال ۱۴۱ق، چهار سال پس از قتل ابومسلم از شورش راوندیان خراسانی یاد کرده‌اند که به کشتار گروهی ایشان می‌انجامد و گناه آنان را اعتقاد به خدایی منصور دوانیقی آورده‌اند. دور نیست که این افسانه نیز مانند افسانه سبائیان که علی (ع) را خدا شمردند و کشته شدند، ناشی از اندیشه همگانی ایرانیان باشد که از دیدگاه توحید اشراقی و جامعه هرمی شکل، فرّه ایزدی را در شاه و امام که به گفته فارابی در رأس هرم مدینه فاضله قرار دارد، بیشتر از دیگر مردم می‌دانستند و عرب‌ها از دیدگاه توحید عددی خود، از درک چنین معنی عاجز بودند و آن را «الوهیت خلیفه» خواندند، و چون انجام خواست‌های اجتماعی - اقتصادی آن گروه را به سود خود ندیدند، ایشان را از دم تیغ گذرانیدند.

درست است که عباسیان از خاندان پیامبرند، ولی با بودن فرزندان محمد، چرا فرزندان عمویش جای وی را بگیرند؟ اگر نداشتن پسر برای عرب‌ها، پاسخی قانع کننده باشد، برای ایرانی که دختران ساسانی را به پادشاهی با داشتن فرّه ایزدی پذیرفته بود، پاسخی پا بر جا شمرده نمی‌شد.

احادیثی نیز یافت می‌شد که حضرت فاطمه (ع) دخت پیامبر را «سیده نساء» می‌خواند<sup>۱</sup> و او را با مریم مادر مسیح و با دخت زردشت مقایسه می‌نمود. پس زن نیز می‌تواند فرّه ایزدی داشته و معصوم باشد و معصومی دیگری از وی زاده شود.

<sup>۱</sup> عن رسول الله (ص): ابنتی فاطمة سيدة نساء العالمین / دخترم فاطمه سرور زنان جهان است (الأمالی، شیخ صدوق (د: ۳۸۱ق)، چاپ ۱۳۷۶خ)؛ حدیث آخر للرسول الله (ص)، قال لفاطمة (ع): یا فاطمة ألترضین أن تكونی سيدة نساء العالمین و سيدة نساء هذه الامة و سيدة نساء المؤمنین (مستدرک الصحیحین، ج ۲، ۴۹۷).

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۱۰

## خلافت مأمون و سه شرط آن

پنجاه سال بعد، هنگامی که هارون الرشید در خراسان مشغول دفاع از هجوم ترکان آسیای میانه بود، در سال ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م درگذشت. ولیعهد او امین در بغداد بر جای پدر جلوس کرد. امیران ایرانی سپاه به دور مأمون، که از سوی پدر به ولیعهدی بعد از امین گمارده شده بود، گرد آمدند. در سال ۱۹۵ ق امین مأمون را از ولایتعهدی برکنار کرد. سرداران ایرانی با کمک به مأمون که خواستار آن بود، سه هدف را دنبال می‌کردند:

(۱) پایتخت را از بغداد به مرو بیاورد.

(۲) رنگ سیاه را که شعار عباسیان شده بود، به رنگ سبز که به گفته جهشیاری (د: ۳۳۱ ق) شعار ساسانیان بود، بدل نماید.<sup>۱</sup>

(۳) یک تن از تخمه فاطمه (ع) را به ولایتعهدی منصوب دارد.

مأمون هر سه خواست ایشان را پذیرفت، ولی چنان که خواهیم دید پس از پیروزی، هر سه را زیر پا نهاد و با آوردگان خود همان رفتار کرد که منصور دوانیقی پس از چیرگی عباسیان بر امویان با ابومسلم کرد. مأمون طراح اصلی نقشه فضل ذوالریاستین و امام رضا (ع) ولایتعهد را بکشت و پایتخت را نیز از مرو به بغداد باز گردانید و رنگ سبز را نیز به سیاه برگردانید. چون مأمون از خلع خود به دست امین باخبر شد، در سال ۱۹۵ ق سرکشی آغازید و چون گزارش سرکشی او به امین در بغداد رسید، علی بن عیسی پسر ماهان ایرانی با سپاهی به جنگ مأمون فرستاد. مأمون نیز طاهر ذوالیمینین را با لشکری برای جلوگیری او به ری گسیل داشت. در این جنگ سپاه امین مغلوب و علی بن عیسی به دست طاهر کشته شد. از سال ۱۹۶ ق به دستور مأمون در خراسان خطبه به نام مأمون با لقب «امیرمؤمنان» خوانده شد.

<sup>۱</sup> الوزاء و الکتاب، محمد فرزند عبدوس کوفی جهشیاری (د: ۳۳۱ ق)، تصحیح هانس فون مژیک آلمانی، لایپزیگ، ۱۹۲۶ م / ۱۳۰۵ خ؛ چاپ دیگر: تصحیح مصطفی سقا و ابراهیم آبیاری و عبد الحفیظ شلبی و با زیرنویس‌ها و فهرست‌های گوناگون، ۱۹۳۸ م، ۲۵۶.

## شورش ایرانیان در سپاه امین

در این هنگام سپاهیان دولت عباسی در عراق از دو عنصر اصلی ایرانیان عرب‌زده «ابناء» و آرامیان عرب‌شده «زواقیل» تشکیل می‌شد.

### الف: سپاه «ابناء»

فرزندان همان خراسانیان بودند که عباسیان را بر جای امویان استوار داشتند و منصور دوانیقی ایشان را در پادگان «رافقه» نزدیک «رقه» در مرز عراق و سوریه استوار داشت، تا از حمله احتمالی آینده امویان جدید و سپاه «زواقیل» آرام نژاد جلوگیری کنند.<sup>۱</sup> توده ایرانیان بومی عراق که رعیت فئودال‌ها و خاندان‌های بزرگ تیسفون و اهواز بودند نیز از ابناء به شمار می‌آمدند. سران خاندان‌های رفیل، نوبخت، فرات، یقطین، جندیان هنگام سقوط تیسفون به دست عرب، مسلمانی پذیرفته املاک بزرگ خود را حفظ کرده، به نسل‌های بعد منتقل کرده، مقام اجتماعی و اقتصادی خود را نگاه داشته بود.

### ب: سپاه «زواقیل»

از توده‌های آرامی‌نژاد بومی بین‌النهرین و مهاجران از شمال جزیره العرب و سیریانیان آسیای صغیر اسیر شده در جنگ‌های با روم بودند، که طبری و ابن‌اثیر ایشان را با لقب نکوهیده «زواقیل» می‌خوانند؛ زیرا که اینان متهم به طرفداری از بنی‌امیه اربابان قدیم خود بودند. سپاه زواقیل، پادگان رقه را در دست می‌داشت. سردار ایشان عبدالملک بن صالح بن علی در روزگار هارون زندانی بود، امین او را پس از مرگ هارون شاید برای مقابله با سپاه «ابناء» و ایرانیان طرفدار مأمون آزاد کرد<sup>۲</sup> چون لهجه عربی آرامیان عرب‌شده «زواقیل» به دلیل استعداد حنجره ایشان که هم‌نژاد عرب‌ها بودند، به زبان عربی حاکمان بغداد، نزدیک‌تر از لهجه «ابناء» ایرانی‌نژاد بود، «زواقیل» خود را عرب‌نژاد، و «ابناء» را که حنجره ایشان عربی را نمی‌پذیرفت، «عجم» می‌خواندند. در شعرهای حماسی رزمی که طبری در این کشاکش‌ها آورده است، ایشان خود را عرب‌نژاد

<sup>۱</sup> معجم البلدان، یاقوت، شناسه «رافقه».

<sup>۲</sup> تاریخ طبری؛ الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر، همان سال‌ها.

و «ابناء» را همان «مسوده / سپاه پوشان» مَرَجی، راوندی، خراسانی می‌خوانند که در جنگ‌های ابومسلم، شمشیر بر شامیان کشیده بودند.

از این تاریخ تا تسلط کامل آل بویه بر بغداد در ۳۳۴ق، این شهر مرکز کشاکش میان نیروهای عرب‌شده (همین زواقیل) و ایرانیان عرب‌زده (ابناء) بود. خلیفگان، با آرامیان هم‌نژاد بودند و هم‌زبانی بیشتر احساس می‌کردند، به ایشان گرایش بیشتر داشتند و با برکشیدن ترکانی مهاجر، که از دست سامانیان و نیروهای ایران خاوری گریخته به بغداد می‌رسیدند، و با تشکیل دادن سپاهی از ایشان، در برابر دو نیروی ایرانی «ابناء» و آرامی «زواقیل» موازنه قوا را به سود خود نگاه می‌داشتند.

### خلافت مأمون

به سال ۱۹۵ق پس از کشته شدن علی بن ماهان (سردار امین) به دست طاهر ذوالیمینین در ری، امین، عبدالملک بن صالح سردار سپاه «زواقیل» را به حکومت سوریه گمارد تا سپاه آرامی با دل‌گرمی بیشتر در برابر ایرانیان بایستد؛ ولی همین پیشامد بیم سپاه ایرانی «ابناء» را برانگیخت. ایشان به گرد حسین بن علی پسر ماهان سردار ایرانی که در ری کشته شد گردآمده، در رجب آن سال امین را خلع کرده و خطبه را به نام مأمون خواندند، ولی سران عباسی بغداد با کمک سپاه «زواقیل» امین را بازگردانیده، حسن پسر ماهان سردار «ابناء» ایرانی را کشتند. این شکست ایرانیان به درازا نکشید. سپاه طاهر ذوالیمینین به سال ۱۹۸ق بغداد را بگشود و سر امین را برای برادرش مأمون به مرو فرستادند و این دومین پیروزی ایرانیان پس از پیروزی ابومسلم به سال ۱۳۲ق به شمار آمد. مأمون پس از فتح بغداد به دست طاهر، حسن بن سهل برادر فضل ذوالریاستین را به جای طاهر فاتح، به فرمانداری عراق گماشت. او طاهر را به فرمانده سپاه «زواقیل» به رقه فرستاد (طبری، ابن اثیر) تا هم زواقیل اموی‌گرا را در اختیار خود داشته باشد و هم در میان ایرانیان طراح نقشه «آوردن مأمون به جای امین» اختلاف بیندازد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> همان جا.

## ولایتعهدی امام رضا (ع) و پیامدهایش

در رمضان ۲۰۱ ق/ ۸۱۷ م به دستور مأمون، امام هشتم ما علی بن موسی الرضا (ع) که به مرو خوانده شده بود، به ولایتعهدی مأمون برقرار گردید، و در پی آن از یک سو شیعیانی چون یونس بن عبدالرحمان که از اصحاب اجماع شیعه شمرده شده است او را به اتهام خدمتگزاری طاغوت متهم نمود<sup>۱</sup> و از سوی عباسیان در بغداد گردآمده، در آغاز سال ۲۰۲ ق مأمون را خلع کرده، ابراهیم پسر مهدی (خلیفه عباسی ۱۵۸ - ۱۶۹ ق) را به خلیفگی برگماردند، و او را «خلیفه سنی» لقب دادند و مأمون را «رافضی» خواندند<sup>۲</sup>.

در مرو نیز از عرب‌هایی که همراه مأمون بودند، چون هرثمه بن اعین و نعیم بن خازم با این رفتار او مخالفت می‌ورزیدند. **به گفته جهشیری (د: ۳۳۱ ق) نعیم به فضل ذوالریاستین گفت:** تو می‌خواهی حکومت را از عباسیان به علویان برگردانی و سپس آن را خسروانی (کسروی) بسازی! و گرنه چرا به جای رنگ سیاه عباسی، رنگ سبز ساسانی را بر رنگ سفید علوی برگزیدی<sup>۳</sup>؟

**هرثمه به مأمون گفت:** ذوالریاستین مجوسی است، دو تن از یاران مرا کشته است. او را به من تحویل ده! هر چه مأمون از او خواست کوتاه بیاد، نپذیرفت تا فضل سررسید و هرثمه را کشان‌کشان به زندان بردند و هشت روز بعد مرده او را بیرون دادند<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> تاریخ طبری، ج ۳، ۱۰/۲۰ و رجال کشی به نقل از رجال قهپایی، ج ۶، ۳۰۱.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری و ابن‌اثیر، همان سال.

<sup>۳</sup> الوزراء و الکتاب، برگه ۲۵۶.

<sup>۴</sup> جهشیری، همان، برگه ۲۶۰.



## عهدشکنی مأمون

مأمون به سال ۲۰۲ بر خلاف خواست ایرانیان اطراف خود و برخلاف قول‌هایی که داده بود، دستور بازگشت به بغداد را صادر نمود و چون به سرخس رسید، در دوم شعبان ۲۰۲ فضل ذوالریاستین را (طراح نقشه خلافت مأمون به جای امین) در حمام خفه کردند.

از خوشبختی تاریخ، کُشندگان او به دست خاندان سهل گرفتار شدند و در بازجویی گفتند: مأمون خود به ما دستور داده بود، رییس ایشان به نام غالب سعودی دایی سیاه‌پوست مأمون بود.<sup>۱</sup>

**طبری گوید:** مأمون همه کُشندگان را بکُشت و سرهای آنان را برای برادر ذوالریاستین حسن بن سهل به واسط فرستاد. مأمون برای پوشانیدن خیانت خود به وی نوید داد که او به جای برادر بگمارد و خود به عزادرای بنشست. سپس در همین سال پوران دختر حسن بن سهل را به همسری برگزید. مأمون هنوز در راه بغداد بود که گزارش رسید حسن دیوانه و زنجیری شده است<sup>۲</sup> و چه بسا با دستور یا بی دستور مأمون دارویی به وی خورانیده باشند.

مأمون در صفر ۲۰۴ با شعارهای سبزرنگ به بغداد رسید. طاهر ذوالیمینین که فرمانده رقه بود با پوشاک سبز به پیشواز او آمد. پس از گذشت تنها ۲۷ روز مأمون دستور داد شعارهای سبز نیز به سیاه تبدیل شود<sup>۳</sup>. در این هنگام مأمون دختر خود ام‌الفضل را نیز به همسری محمدتقی (ع) امام نهم شیعه در آورد، و او را محترمانه در پایتخت نگاه می‌داشت.

جانشینان مأمون نیز برای جلوگیری از قیام گنوسیست‌های مسلمان ایرانی زیر پرچم یک تن از خاندان علوی، این سنت مأمونی را ادامه دادند و علی‌نقی (ع) و حسن عسکری (ع) امامان دهم و یازدهم را محترمانه نگاه می‌داشتند.

تاریخ‌نگاران رسمی یادشده، سنی‌نمایانه کوشیده‌اند مأمون را از سازش با ایرانیان، سپس خیانت به ایشان و زیر پا نهادن شرایط، تبرئه کنند. ایشان محرک مأمون را در بازگشت به بغداد، خود امام رضا (ع) قلمداد می‌کنند.

<sup>۱</sup> وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۳، ۲۱۲.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری؛ ابن اثیر.

<sup>۳</sup> همان جا.

طبری سخنانی به امام رضا (ع) نسبت می‌دهد که در آن‌ها به زبان خودش و به سود عباسیان پیشنهاد می‌کند و مأمون را بر ضد فضل ذوالریاستین تحریک می‌کند.

سپس در باره امام رضا (ع) می‌گوید: از خوردن انگور بسیار سکنه کرد.

و ابن اثیر می‌افزاید: و قیل ان المأمون سمّه ...

و این با روند تاریخ سازگارتر می‌نماید.

این مؤرخان بازگرداندن شعار سبز ساسانی به سیاه عباسی را نیز به پیشنهاد طاهر ذوالیمینین دانسته‌اند.

### استقلال طاهریان در خراسان

به سال ۲۰۵ ق / ۸۲۰ م مأمون طاهر ذوالیمینین را به فرمانداری خراسان فرستاد و عبدالله بن طاهر را به جای پدر به فرمانده پادگان رقه و فرمانداری آن جا (دیار ربیعه) گمارد. در انگیزه صدور فرمان خراسان برای طاهر، داستانی در تاریخ طبری و ابن اثیر آمده است: مأمون در حال میخوارگی با طاهر بگریست. طاهر از این گریه بترسید، سپس کسی را برای جستجو بگمارد تا علت گریه را از مأمون بی‌پرسد.

**مأمون در پاسخ گفته بود:** به یاد بیچارگی برادر امین به دست طاهر افتادم، من از او نخواهم گذشت، پس یاران طاهر برای دور کردن او از مأمون چنین فرمانی را برای او تهیه و به امضای مأمون رسانیدند<sup>۱</sup>.

ولی دور نیست که طاهر فرمانداری خراسان را به پاداش جدا شدن از فضل ذوالریاستین و پذیرش بازگشت پایتخت به بغداد، که پیشنهاد او برای برگرداندن رنگ سیاه به جای سبز نشانه آن است، به دست آورده باشد. به هر روی با این که پایه‌گذاری نخستین حکومت ایرانی پس از یورش عرب در ایران به دست خاندان طاهر، برای ایشان در دل ایرانیان جایی ویژه داده است، عرب‌زدگی شدید و بی‌اعتنایی ایشان به فرهنگ فارسی که نمونه آن در روگردانی از پذیرش «وامق و عذرا» داستانی

<sup>۱</sup> همان جا.

که به انوشیروان پیشکش شده بود و نیز دستور نابود کردن کتاب‌های ایران باستان که در تذکره دولت‌شاه دیده می‌شود<sup>۱</sup> و جنگ پسرش عبدالله ضد بابک چهره‌ای نازیبا برای ایشان ساخته است.

جدّ این خاندان، مصعب پسر زریق پسر ماهان از دبیران خراسان بود و در قیام ابومسلم ضد امویان برای سلیمان بن کثیر دبیری می‌کرد. مدتی نیز والی هرات شد<sup>۲</sup>. اثری که از طاهر دوالمینین باقی است، نامه ۲۳۴ سطری او است که به سال ۲۰۶ق به پسرش عبدالله که به فرمانداری رقه و دیار ربیع (منطقه آرامیان) گمارده شده بود، [نوشته است]. او در این نامه به تقلید از توقیعات کسرا و پندنامه‌های جاویدان خرد ایران باستان، به دادگری و دین‌داری و جاسوس گماردن، سفارش‌ها دارد. او بی آن که آشکارا بگوید چرا من و تو ایرانی را بر یک پادگان آرامی در مرز سریانیان عرب‌شده اموی گرا گمارده‌اند، برخلاف گنوسیسم اسلامی و ارجاء ایرانی خود از فرزند می‌خواهد که به پرستش‌های اندامی که موجب تلقین وفاداری به خلیفه است، ارج بسیار نهد. این نامه چنان مورد پسند مأمون قرار گرفت که دستور داد نسخه‌ها از آن برداشته در پادگان‌ها خواندند.

باری با همه سفارش‌های طاهر در وفاداری به خلیفه، خودش در سال دوم فرمانداری اش بر خراسان، به سال ۲۰۷ق، نام خلیفه را از خطبه بینداخت؛ ولی اندکی پس از آن درگذشت. طبری و ابن اثیر اخباری ناسازگار در مرگ او آورده‌اند؛ از جمله آن که هنگامی که مأمون خواست طاهر را به فرمانداری خراسان فرستد کسی را با وی فرستاد تا آن گاه که سرپیچی کرد او را زهر خور کند<sup>۳</sup>.

پسرش طلحه بر جای وی نشست و هفت سال دیگر او فرماندار بود و در سال ۲۱۴ق طلحه نیز درگذشت و برادرش عبدالله پسر طاهر که به دینور در حال جنگیدن با بابک خرم‌دین (ک: ۲۲۴ق / ۸۳۹م) قهرمان ایرانی بود، به جای طلحه فرماندار خراسان شد، عبدالله تا سال ۲۱۱ق فرمانده باختر (از رقه تا سوریه و فلسطین و مصر) بود.

<sup>۱</sup> تذکره دولت‌شاه، چاپ ادوارد براون، برگه ۳۰.

<sup>۲</sup> وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۲، ۲۰۵.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری؛ ابن اثیر؛ وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۲، ۲۰۵.

طبری در سال ۲۰۵ ق از مجلسی یاد می‌کند که محمد برادر زن طاهر ذوالیمینین و علی بن هیشم در حضور مأمون در باره تشیع بحث می‌کنند. محمد از امامی‌ها و علی بن هیشم از زیدیان دفاع می‌کند و مأمون محمد را از مجلس به دلیل فحاشی بیرون می‌کند.<sup>۱</sup>

طبری در سال ۲۱۱ ق داستانی می‌آورد که نمودار طرز فکر خاندان طاهر است:

**به مأمون گفت:** عبدالله طاهر مثل پدرش طرفدار آل ابوطالب است. مأمون کسی را برای آزمایش نزد او به مصر فرستاد و از او برای برگرداندن خلافت از عباسیان به علویان دعوت کرد. او نگفت خلافت حق مأمون است؛ بلکه گفت من اکنون فرمانروای خاور و باختر هستم، و این را از زیر سایه مأمون دارم و خیانت نمی‌کنم.<sup>۲</sup>

مأمون که خود چند قیام علویان را سرکوب کرده و از استفاده ایرانیان از عقیدت فرّه ایزدی در خاندان محمد، برای براندازی امویان و آوردن عباسیان آگاه بود و نقش گنوسیسم اسلامی را در قیام مرجیان (۱۱۸ - ۱۲۸ ق) و قیام ابومسلم به خوبی آگاه بود و خودش در آغاز براندازی برادرش امین به انتقال پایتخت از بغداد به مرو و تغییر رنگ شعار و پرچم از سیاه عباسی به سبز ساسانی و اعلام ولایتعهدی برای امام رضا (ع) تن در داده بود و گُندشدن شمشیر عربان را در برابر سلاح ایده‌تولوژیک گنوسیسم اسلامی، همانند عقلی بودن حُسن و قبح و حادث بودن کلام الله و قوانین و موافقت با گسترش دادن مدرسه و کتابخانه دارالحکمه، رضایت نرمش‌گرایان ایشان را به دست آرد و با کمک آنان به تهیه نوعی سلاح ایده‌تولوژیک بپردازد که با داشتن اندکی رنگ گنوسیستی بتواند در برابر گنوسیسم اسلامی که سلاح ایده‌تولوژیک ایرانیان، ضدّ عرب تبدیل شده بود، مقاومت کند.

### خواب‌نما شدن مأمون

داستان آمدن ارسطو به خواب مأمون را در فهرست ندیم و تاریخ الحکمای قفطی می‌بینیم.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ طبری، عربی، ج ۳، ۱۰۴۰.

<sup>۲</sup> همان جا، برگه ۱۰۹۴-۱۰۹۵.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری، ج ۳، ۱۰۹۴-۱۰۹۵؛ فهرست، ابن‌ندیم، ترجمه تجدد ۳۰۳؛ تاریخ الحکماء، قفطی، برگه ۲۹؛ ترجمه ۵۱.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۱۸

مأمون در این خواب از ارسطو می‌پرسد: حُسن (نیکوی) چیست؟  
ارسطو پاسخ می‌گوید: آن چه را خرد (عقل) بپسندد.  
مأمون می‌گوید: دیگر چه؟  
و پاسخ می‌شنود: آن چه را شرع بپسندد.  
مأمون می‌پرسد: سپس چه؟  
ارسطو می‌گوید: به توحید بگرا.

این‌ندیم این خواب‌نما شدن را یکی از انگیزه‌های خردگرا شدن مأمون می‌شمرد، ولی بی‌گمان عامل مادی آن قیام‌های خونین ایرانیان مُرجی، راوندی، ابومسلم و مبارزات قلمی مُرجیان، قَدَریان، جَهمیان و در پایان معتزلیان بود که دو قرن ادامه داشت و در مأمون چنین رؤیایی را (اگر راست باشد) پدید آورد.

**دو موضوع که ارسطو در خواب به مأمون القا می‌کند، چنین است:**

الف) حُسن و قبح عقلی یا شرعی است.

ب) توحید عددی است؛ یا اشراقی.

دو گونه توحید اشراقی پان‌ته‌ئیستی ودایی در هند و ایران و توحید عددی توراتی در ساحل مدیترانه، از سه سده پیش از آمدن عرب، در بین‌النهرین و اسکندریه به یکدیگر رسیده بود در مرزهای مشترک این دو اندیشه دانشگاه‌هایی پدید آمده و همین مسایل در آن‌ها مورد بحث بود و مذهب‌ها و فرهنگ‌های دو رگه، چون مرقیونی، دیصانی، مانوی، مزدکی، زروانی پدید آمده بود.

جنگ‌های سی-ساله ایران و روم خاوری از یک سو روشنایی این دانشگاه را کور کرد و از یک سو چنان توان مردم خاورمیانه را گرفته بود که چند هزار عرب گرسنه توانستند در مدت نیم قرن، از ساحل مدیترانه تا رود سند را تصاحب کنند. و چون یورش عرب برای نجات از گرسنگی بود، مردم خاور نه تنها آن را برضد خود ندیده؛ بلکه گاهی بوی رهایی از ستم از آن می‌شنیدند. پس نه تنها با آن به صورت جدی ن‌جنگیدند؛ بلکه فتودال‌های محلی مرزها، با کوچک‌ترین بهانه بدان تسلیم شده و با آن همکاری کردند، مسلمان شدند و مقام فتودالی خود را نگاه داشتند. نام چندتا از این خاندان‌ها پیش از این یاد شد.

دکتر علی‌نقی میسرزوی

هر چند در دو سده نخستین یورش عرب، که سنیان آن را دو قرن سلفی، و ایرانیان امروزش دو قرن سکوت می‌نامند، هر دو طرف جنگنده ایران و روم از پای در آمده بودند، ولی سرپوشی که جنگ‌های ایران و روم و یورش‌های عرب بر آن دانشگاه‌ها کشیده بود تا پایان سده دوم ادامه داشت و چنان که گذشت بازماندگان دانشگاه‌های جندی‌شاپور، سورا، حران، نصیبین نظریات خود را به نام عربان مطرح می‌نمودند، ولی به هر حال این نظرات فلسفی-مذهبی به نام‌های گوناگون مذهب‌های اسلامی (مُرَجی، قَدْری، جَهْمی، مُعْتزلی، شیعی) که من در این مقال همه را زیر عنوان مشترک «گنوسیسم اسلامی» می‌آورم در آمده، به صورت سلاح ایده‌ئولوژیک ایرانیان ضدّ عرب به کار می‌رفت و مأمون را ناگزیر کرد چنان خوابی ببیند.

### دارالحکمه یا بیت الحکمه

این کتابخانه در عهد هارون (۱۷۰ - ۱۹۳ ق / ۷۸۶ - ۸۰۹ م) با کمک ابوسهل فضل بن نوبخت منجم<sup>۱</sup>، علان شعوبی (د: ۲۱۴ ق)، مؤلف پنجاه کتاب<sup>۲</sup>، و یوحنا ماسویه (د: ۲۴۳ ق / ۸۵۷ م) مسئول ترجمه از سریانی که احوالش در عیون الأنباء<sup>۳</sup> دیده می‌شود، پدید آمده بود.

مأمون، سهل بن هارون هیونی دشت میشانی (۱۴۰ - ۲۱۵ ق / ۷۵۸ - ۸۳۰ م)<sup>۴</sup> را خازن آن کتابخانه و سعد بن هریم (هارون) که تألیفات او را در فهرست می‌بینیم<sup>۵</sup> معاون او نهاد، پس گروهی را برای آوردن کتاب‌های علمی به روم فرستاد. امپراطور بیزانس از کشیشان استفتاء کرد که آیا فرستادن این کتاب‌های کفرآمیز که پس از به حکومت رسیدن مذهب مسیح در قسطنطنیه از آغاز سده چهارم میلادی تا کنون ممنوع القرائت در گنجینه‌های محبوس مانده است، برای دشمنان مسیحیت جایز است یا نه؟

<sup>۱</sup> ابوسهل فضل پسر نوبخت اهوازی (د: ۲۰۰ ق)، کتاب‌دار ایرانی هارون الرشید. نک: فهرست، ابن‌ندیم، ترجمه‌تجدد ۳۳۳

<sup>۲</sup> فهرست ابن‌ندیم، ۱۱۸؛ معجم الأدياء، یاقوت، ج ۱۲، ۱۹۱.

<sup>۳</sup> عیون الأنباء، ج ۱، ۱۷۵؛ برگردان ذاکر، ج ۱، ۴۳۸ - ۴۵۵.

<sup>۴</sup> بزرگمهر اسلام ابوعمر و سهل بن هارون میشانی اهوازی دستمیسانی. نک: البخلاء، جاحظ، برگه ۱۰؛ فهرست، ابن‌ندیم، برگه ۱۳۳.

<sup>۵</sup> فهرست، ابن‌ندیم، برگه ۱۳۴ - ۱۳۹.

کشیش فتوا داد که برای فرستادن این کتاب‌ها به کشور اسلام، خداوند متعال به شما پاداش نیکو خواهد داد؛ زیرا که این کتاب‌ها به هر کشور برسد، پایه‌های آن را می‌لرزاند<sup>۱</sup>، ولی ابن نباتة مصری (۶۸۶ - ۷۶۸ق)<sup>۲</sup> جای کتابخانه‌ای که به دستور کشیش‌ها در بسته بود، جزیره قبرس دانسته که مأمون پس از پایان جنگ کتاب‌ها را از آن جا به بغداد آورده است<sup>۳</sup>، ولی می‌تواند این دو، پیش آمدهایی جداگانه باشند.

ابن ندیم در جای دیگر آرد که مأمون پس از داد و ستد پیام‌هایی چند، توانست از امپراتور روم برای آوردن کتاب‌هایی اجازت گیرد، پس حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلم رییس بیت الحکمه<sup>۴</sup> و جز ایشان را به روم گسیل داشت. ایشان کتاب‌هایی را برگزیده، آوردند و مأمون دستور ترجمه کردن آن‌ها را داد.

**گفته‌اند:** یوحنا پسر ماسویه نیز در میان فرستادگان به روم بود.

**محمد بن اسحاق (ابن ندیم) گوید:** از کسانی که برای آوردن کتاب‌ها می‌کوشیدند، محمد، احمد و حسن سه پسر شاکر منجم بودند که حنین بن اسحاق و جز وی را فرستادند و کتاب‌هایی گران قدر در فلسفه، هندسه، موزیک، ارثماتیک [حساب] و پزشکی بیاوردند. قسطا بن لوقای بعلبکی (ز: ۲۹۰ق) نیز کتاب‌هایی بیاورد و خود و دیگران آن‌ها را ترجمه می‌کردند<sup>۵</sup>. همو نیز از شهرام سفیر عضدالدوله دیلمی (د: ۳۷۲ق) در روم نقل می‌کند که وی آن کتابخانه را که به دستور کشیشان بسته بود،

<sup>۱</sup> تاریخ الحکماء، قفطی، برگه ۳، ۶۱؛ ترجمه، برگه ۵۲، ۸۴.

<sup>۲</sup> ابن نباتة، ابوبکر جمال الدین محمد فرزند محمد فارقی حداقی (جدامی) مصری (۶۸۶ - ۷۶۸ق / ۱۲۸۷ - ۱۳۶۶م) از سرایندگان برجسته مصر بود.

<sup>۳</sup> شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون، ابن نباتة محمد فرزند محمد مصری (۶۸۶ - ۷۶۸ق)، چاپ بولاق، ۱۲۷۸ق، برگه ۱۳۰.

<sup>۴</sup> رییس بیت الحکمه در عقد الفرید، ج ۲، ۱۲۷ سلیمان خوانده شده است. پس شاید «سلما» و سلیمان تصحیفی از یکدیگر باشند. نک: عیون الأئباء، ابن ابی اصیبعه، برگردان ذاکر، ج ۱، ۴۶۲ سلما رییس دارالحکمه.

<sup>۵</sup> فهرست، ابن ندیم، ۳۰۳ - ۳۰۴.

دیده و با دستور ویژه به درون آن رفته است<sup>۱</sup>، یعنی کتابخانه‌های قسطنطنیه یک قرن و نیم پس از مأمون نیز هنوز بسته بوده است.

باری کتابخانه مأمون فهرستی نیز داشته است. مشکویه در پیشگفتار جاویدان خرد از حسن بن سهل نقل آرد که مأمون از من پرسید: کدام یک از کتاب‌های فارسی مهم‌تر است؟

**من گفتم:** جاویدان خرد.

**او دستور داد:** فهرست را آوردند و در آن بنگریست و این نام در آن نیافت و شگفت‌زده از من پرسید: چگونه نام چنین کتابی مهم در آن نیامده است؟<sup>۲</sup>

### ایرانی آشکارشدن گنوسیسم

**طبری در رویدادهای سال ۲۱۲ ق گوید:** در ربیع یکم این سال، مأمون اندیشه خلق قرآن و تفضیل علی (ع) بر دیگر یاران پس از پیامبر را اعلام کرد، ولی چون هیچ گونه تغییری مهم در دستگاه سیاسی دولتی در این سال ثبت نشده است، نمی‌توان آن را آغاز حکومت معتزله؛ یا تغییری اساسی در رفتارشان دانست؛ بلکه گنوسیست‌هایی چون خاندان سهل و طاهریان و همه ایرانیان با سواد که همراه مأمون از خراسان به بغداد آمدند، با گنوسیست‌هایی که گفتیم در دارالحکمه بغداد از روزگار تأسیس آن کار می‌کردند و نیز خاندان‌های علمی، چون نوبختیان که از آغاز حکومت عباسیان در پیرامون دربار با سنی‌نمایی زندگی می‌کردند، کم‌کم به هم نزدیک شده، از سنی‌نمایی خود کاستند و با جلب رضایت مأمون به آشکارکردن اصول گنوسیسم اسلامی پرداختند.

### باورپرسی

به سال ۲۱۸ ق که آخرین سال زندگی مأمون است، او نامه‌ای به فرماندار «رقه» ابراهیم پسر اسحاق فرستاد و برای نخستین بار دستور باورپرسی از محدثان و قاضیان را صادر کرد.

<sup>۱</sup> همان جا.

<sup>۲</sup> جاویدان خرد [الحکمة الخالدة]، تصحیح عبدالرحمان بدوی، ۲۱، ترجمه قزوینی، برگه ۲۱.



او در این نامه نوشت: چون توحید عامه بی‌دانش مردم نادرست است، خلیفه می‌خواهد آن را راست سازد. اینان که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند و دیگران را بر باطل می‌شمردند، می‌گویند قرآن قدیم و نامخلوق است. ایشان با زهدفروشی و ریا و سالوس خود را عادل جلوه داده، به خود حق تزکیه گواهان و تنفیذ احکام می‌دهند.

امیر مؤمنان، اینان را دروغگو و زبان گویای شیطان می‌داند، که گواهی ایشان پذیرفته نبود؛ زیرا که عبادت جز با «یقین» پذیرفته نباشد و یقین جز با کمال ایمان و خلوص «توحید» به دست ناید. تو (فرماندار رقه) دادرسان منطقه را گرد آر و نامه امیر مؤمنان بر ایشان برخوان، و در باره مخلوق بودن قرآن از ایشان بازپرسی کن. از ایشان بخواه تا گواهی کسی که «توحید» خالص ندارد، نپذیرند.

طبری از نامه دوم تنها نام کسانی از بزرگان را می‌آورد که مأمون نظری ویژه به بازجویی از ایشان داشته است. مأمون در نامه سوم که برای این موضوع نوشت از «عدل» الهی و «عصمت» که هر دو از ویژگی‌های عقاید گنوسیست‌های مسلمان است، یاد می‌نماید.<sup>۱</sup>

مأمون در نامه چهارم، کسانی که قرآن را قدیم می‌دانند، به نصارا تشبیه می‌کند<sup>۲</sup> که ایشان نیز مسیح را کلمه الله، قدیم و نامخلوق می‌شمردند.

او در نامه چهارم، نفی تشبیه را که مورد تکیه بسیار گنوسیست‌های مسلمان شده ایرانی آن زمان است در کنار مسأله توحید و مخلوق بودن قرآن، نهاده و بازپرسی از آن را نیز تأکید می‌کند.

تکیه‌ای که در این چهار فرمان، بر بازپرسی اشخاصی از بزرگان محدثان و دادرسان و گواهان شده است، نشان می‌دهد که منظور معتزلیان نیمه گنوسیست به حکومت رسیده آن بود که باورهای گنوسیسم اسلامی (اسلام شرقی) را در میان طبقه بالا و کارمندان عالی‌رتبه دولت، که در دو سده گذشته برای حفظ مقام خود مجبور به سنی‌نمایی بودند، رواج دهد، نه توده مردم که همیشه ناآگاهانه با گنوسیسم خانوادگی و ملی خود و پدران خویش تربیت شده بودند.

<sup>۱</sup> تاریخ طبری، ج ۳، ۱۱۱۷.

<sup>۲</sup> همان جا، ج ۳، ۱۱۱۸؛ ج ۳، ۱۱۲۹.

## آخرین وصیت‌نامه مأمون

مأمون هنگام مرگ به سال ۲۱۸ ق در طرسوس وصیت‌نامه‌ای به برادر و جانشین خود معتصم نگاشت که طبری و ابن اثیر آن را در رویدادهای آن سال آورده‌اند.

مأمون در آن جا، پس از تأکید بر ترویج مسأله خلق قرآن، که سمبل گنوسیسم اسلامی آن روز بود، سفارش می‌کند که «زودتر به عراق برگرد و مواظب مردمی که در میان آن هستی (یعنی ایرانیان) بوده باش. خرم‌دینان را نابود کن. علویان را گرامی دار و سیر کن، پس در حقیقت مأمون ایرانیان را به دو گروه تقسیم کرده است:

الف) آشتی‌ناپذیران (خرم‌دینان) که دستور نابودکردنشان را داده است.

ب) در باره مسلمان‌شدگان گنوسیست که با سلاح ایده‌ئولوژیک گنوسیسم اسلامی علیه عرب می‌جنگند و برخی از ایشان حمایت از علویان را شعار خود می‌سازند، دو دستور داده است:

نخست آن که با پذیرش ظاهری برخی از اصول گنوسیسم که در توحید تنزیهی و حادث بودن قرآن خلاصه شده بود، ایشان را خلع سلاح کن.

دوم آن که با سیرکردن سران خاندان علوی، این پرچم را از دست ایشان بگیر.

اینک ببینیم سلاح ایده‌ئولوژیک (توحید) چیست که مأمون مسأله قرآن و مخلوق بودنش را نیز بدان بر می‌گرداند؟

## دو گونه توحید

آیا دو قرن آغاز اسلام مسلمانان «موحد» نبودند؟ خود مأمون نیز چنین ادعایی ندارد.

**او می‌گوید:** توحید عامه از قسم توحید تنزیهی نبوده، توحید تشبیهی و ناخالص است. دو گونه توحید مسلمانان شرقی و غربی آشکار بوده است. رو در روی و ناسازگاری توحید تنزیهی و توحید تشبیهی و حد میانه آن، در یک گفتگو منسوب به حسن سهل برادر ذوالریاستین و امام رضا (ع) نیز دیده می‌شود که ابن طاووس (د: ۶۶۴ ق) در فرج المهموم فی تاریخ علم

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

النجوم<sup>۱</sup> به نقل از جامع تألیف ابن بابویه<sup>۲</sup> آن را آورده است<sup>۳</sup> و این داستان دست‌کم این را می‌رساند که آن قرن، مردم خاندان سهل را در به حکومت رسیدن گنوسیسم اسلامی، که تسنن سلفی را نابود کرد، مؤثر می‌دانستند. با به حکومت کشانیدن مأمون نیمه گنوسیست‌های معتزلی را اندک آزادی به زبان و قلم داده شد، و کم‌کم مردم خاورمیانه از مدیترانه تا سند متوجه شدند که دویست سال است که خود و پدرانشان مسلمان هستند و همگی شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را پذیرایند، ولی همگی این شعار را یکسان نمی‌فهمند.

### جغرافیای فرهنگی

آن دو شعار برای مردم بین‌النهرین تا مدیترانه یک معنی داشت و برای مردم بین‌النهرین تا رودسند معنی دیگری در برمی‌داشت؛ زیرا که پدران مردم هر یک از دو سو عقایدی ویژه خود می‌داشتند که رسوبات آن‌ها برجا مانده بود. مردم شرق فرات تا سند زردشتی، زروانی، میترائیست، بودایی و هندو بودند و همگی با گونه‌ای پان‌ته‌ئیسم ودا و اوستا خو گرفته بودند. مردم باختر فرات تا سواحل مدیترانه و جنوب آن با توحید عددی تورات و تلمودها به یکی از شاخه‌های یهودیت پیوند می‌داشتند.

هرچند در هشت سده پیش از اسلام دو فرهنگ «توحید عددی» تورات مدیترانه، با «وحید اشراقی» ودایی - اوستایی هندوایرانی، در مرزهای بین‌النهرین و آسیای صغیر درهم آمیخته، فرهنگ‌هایی دورگه چون مسیحی مرقیونی، دیصایی مانوی

<sup>۱</sup> فرج المهموم، ج ۱۳۶۸ هـ ق، نجف، صص ۱۳۹ - ۱۴۰.

<sup>۲</sup> الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۵، برگه ۳۳ - ۳۷.

<sup>۳</sup> جالب است که به یعقوب بن اسحاق کندی (د: ۲۶۰ ق / ۸۷۳ م) نیز کتابی به نام افتراق الملل فی التوحید نسبت داده شده است (تاریخ الحکماء، قفطی، ص ۳۷۳، پ ۵۰۶)؛ رساله فی افتراق الملل فی التوحید و إلیهم مجمعون علی التوحید قد خالف صاحبه (عیون الأنبياء، ابن ابی اصیبعه، برگردان ذاکر، ج ۲، ۵۲۶). دو گونه‌ی توحید مسلمانان در سده ششم آشکارتر شد و به وسیله سهروردی (ک: ۵۷۸ ق) و شاگردانش به نام «توحید اشراقی» و «توحید عددی» شهرت یافت. سید حیدر آملی (ز: ۷۸۷ ق) در أسرار الشریعة، چاپ محمد خواجه‌ای، تهران، ۱۳۶۲ خ، برگه ۷۰) توحید عددی را توحید انبیاء و توحید اشراقی را توحید اولیاء می‌خواند. این تقسیم تا زمان ملاصدرا (۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق) و حتی در منظومه سبزواری (د: ۱۲۸۹ ق) نیز دیده می‌شود.

پدید آورده بود؛ لیکن به علت اختلاف ریشهٔ زبان‌های این دو گروه، خاوریان با زبان‌های هندوایرانی و باختریان با زبان‌های گوناگون آرامی سخن می‌گفتند، و نیز به سبب نبودن رسانه‌ها و عقب‌ماندگی وسایل نقلیه آمیزش کافی روی نداده، هر یک از دو گروه، توحید خود را برحق و دیگری را یا نمی‌شناختند و یا بر باطل می‌شمردند و چون هر یک از این دو گونه توحید در خود قرآن نیز دیده می‌شد، و حل آن را نیز در آیت «منه آیات محکمت / برخی آیات صریح‌اند و آشکار و برخی متشابه و تفسیر پذیر»<sup>۱</sup>، اختلاف را رفع نمی‌کرد، هر یک از دو قوم آیات مورد پسند خود را «محکمت» شمرده، و آیات مخالف آن را «متشابهات» می‌خواندند و چون حکومت به دست غربی‌ها بود، ایشان آیات «عددی» را «محکم» و آیات «اشراقی» را «متشابه»، و مذهب خود را سنت و جماعت نامیدند و مسلمانان پیرو «توحید اشراقی» را که اکثریت تودهٔ مردم ایران را شامل می‌شد، «ناسنی» و بدعت‌گزار؛ یا باقیمانده در کفر پیشین می‌شمردند.

با قیام ابومسلم و انتقال قدرت از خاندان اموی که عربی‌تر بودند، به خاندان عباسی و انتقال پایتخت از دمشق سوریه به بغداد (تیسفون پیشین) نفوذ ایرانیان، براندازندگان خاندان کهن و آوردندگان دولت جدید، افزایش یافت.

### رنگ اسلامی قیام‌های ضدّ عرب

ایرانیان، اسلام را بر پایهٔ «توحید اشراقی» پان‌ته‌ئیستی و با رنگ میترائیسم؛ یا زروانی، تکامل یافته از ثنویت زردشتی پذیرفته بودند. پس به شکل یکی از مذهب‌های اسلام ناسنی یادشده، مُرجیان، قَدَریان، راوندیان و در پایان، معتزلیان، غلات شیعه، سپس شیعهٔ نرم، مسلمان می‌شدند، نه به صورت اسلام رسمی دولتی که از دیدگاه ایشان خیلی دور از ذهن و اندیشه‌خراش می‌نمود. نام افراد و خاندان‌هایی در پنج اصل رجالی شیعه کُشی (د: ۳۲۸ق)، غضائری (ز: ۴۱۱ق)، نجاشی

<sup>۱</sup> Z: سورة آل عمران، شماره ۳، آیت ۷: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ / اوست که کتاب را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است و برخی دیگر متشابه است، و آنان که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه‌گری پدید آرند، در صورتی که تأویل آن را کسی جز خداوند و اهل دانش نداند؛ گویند: ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده، و به این تنها خردمندان آگاه‌اند.

(د: ۴۵۰ق)، طوسی (د: ۴۶۰ق) دیده می‌شود که دین ایرانی کهن خود را یکسره به اسلام گنوسیستی (مذهب ضددولتی) بدون گذر از اسلام سنی دولتی تبدیل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

می‌توان گفت که جز فتوادل‌ها یا کسانی که می‌خواستند مقامات دولتی را احراز کنند؛ یا ناگزیر از تماس با دولت بودند، کسی از توده مردم به مذهب سنی دولتی نمی‌گروید؛ البته ایرانیانی که به صورت یکی از مذهب‌های یادشده مسلمان شده بودند، آن را اسلام حقیقی می‌شمردند همه مقدسات گذشته اسلام را بر آن مذهب به شمار می‌آوردند و چون فرمانروایان ستمگر و نژادپرست عرب، مذهب رسمی اسلام را تسنن می‌خواندند، توده مردم، مبارزه علیه ایشان را مبارزه‌ای به حق و در راه خدا می‌دانستند.

در حوادث سال ۲۹۰ق، می‌بینیم خراسانیان کس به مدینه فرستاده، محمد بن قاسم علوی را به خراسان می‌برند و به نام «الرضا من آل محمد / خواسته آل محمد» مردم را به زیر پرچم او گرد می‌آوردند. ولی عبدالله بن طاهر از طرف بغداد، سپاهیان او را درهم شکسته، او را اسیر به بغداد می‌فرستد.<sup>۲</sup>

من در این مقال، از قهرمانان ملی ایران چون ماه‌آفرید، سنباد، استاذسیس، مقنع، بابک خرم‌دین که یکسره، آشکارا بر ضد عرب قیام کرده، جان و مال خود را فدای سربلندی ایرانیان کردند، سخن نمی‌گویم اینان فرقی میان مسلمان و جهود نمی‌نهادند<sup>۳</sup>؛ بلکه نظر من در این جا به آن نیروهای ملی است که واقع‌بینانه با توده مردم زیر فشار، هم‌گام و هم‌فکر بودند، مردمی که از چهار تا هشت نسل نیاکان خود را مسلمان دیده، خود نیز از ته دل باور داشتند که اگر محمد (ص) فرّه ایزدی نداشت برکسرا و قیصر پیروز نمی‌شد.

<sup>۱</sup> برای نمونه نک: محمد بن همام دبیر اسکافی (۲۵۸ - ۳۳۶ق) در رجال قهپایی، ج ۵، برگه ۱۰۲-۱۰۳.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری و ابن اثیر، همان سال.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری، عربی، برگه ۱۱۹۵، پ ۵۸۲۵، ص ۱۲۲۶، پ ۵۸۵۲.

## پایگاه اقتصادی گنوسیست‌های معتدل

خاندان‌های فتودالی و زمین‌داران بزرگ غرب ایران از آذربایجان تا تیسفون و از آن جا تا اهواز که نام برخی از ایشان به دست است، هم چون ساجیان آذربایجان، فراتیان شمال تیسفون، ژفیلیان شرق تیسفون، یقطینیان بغداد، جندیان اسکاف و نهروان، نوبختیان اهواز؛ در برابر یورش عرب تسلیم شده برخی از سرانشان چون ژفیل تا مدینه به پابوسی عمر نیز رفتند و مقام اجتماعی - اقتصادی خود را تا چند سده در اسلام نگاه داشتند.

دیدیم که رعایای ایرانی ایشان به نام «ابناء» بخشی بزرگ از سپاه عباسی را تشکیل می‌دادند. ایشان هر چند برای جلب رضایت فرمانروایان عرب سنی‌نمایی می‌کردند؛ لیکن چون ته‌مانده اندیشه‌های گنوسیستی میتراپی و زردشتی پدران و نیاکان ایرانی ایشان برپایه توحید اشراقی استوار بود، اسلام را نیز به صورت اشراقی آن پذیرفته و با اسلام حکام عرب و وابستگان ایشان فرق داشت.

ایشان برخی از مذهب‌های گنوسیستی اسلام را که نام آن‌ها گذشت، حمایت می‌کردند و چون سطح فرهنگ این فتودال‌های ایرانی از حکام عرب بسیار بالاتر بود، اندیشه‌های خود را بر آن حکام القا می‌نمودند، ایشان برخلاف سنیان آیات اشراقی قرآن را «محکمت» و آیات عددی را «متشابهات» می‌خواندند، ولی پس از عقب‌نشینی دستگاه خلیفه مأمون و برادرانش در برابر گنوسیسم اسلامی و برکشیدن معتزلیان به حکومت، برجرات و جسارت این بزرگان افزوده شد. اینان خود را مسلمان می‌دانستند و هر چند در تعیین پیشوای دارای فره ایزدی با هم اختلاف داشتند؛ لیکن برای هیچ یک فرمانروایان عرب مقام روحانی قائل نبودند و مانند مشکویه<sup>۱</sup> و ابن قتیبه<sup>۲</sup> خلافت را قبول نداشتند. ایشان «خلیفه» را «سلطان» می‌نامیدند ولی در عین حال مانند یک مسلمان متعصب برضد ایرانیان نامسلمان می‌جنگیدند، چنان که ساجیان آذربایجان در گرفتاری

<sup>۱</sup> ابوعلی احمد فرزند محمد فرزند یعقوب مُسکویه رازی (۳۲۰ - ۴۲۰ق) دانشمند ایرانی از مردم ری و زاده در شهر پرنک شهرستان زرنديه بود. دو جلد کتاب تجارب الأمم او را زنده‌یاد دکتر علی‌نقی منزوی به پارسی برگرداند.

<sup>۲</sup> ابومحمد عبدالله فرزند مسلم دینوری مروزی؛ یا ابومحمد جبلی با آوازه به ابن قتیبه دینوری (۸۲۸ - ۸۸۵ م / ۲۱۳ - ۲۷۶م)، تاریخ‌نگار و اندیشمند زبان‌شناس نحوی ایرانی تبار و نویسنده عیون الأخبار است.

بابک این قهرمان بزرگ ملی آذربایجان به سال ۲۲۲ق به افشین کمک‌ها کردند که در تاریخ طبری و ابن اثیر منعکس شده است. اینک برخی از این خاندان‌ها را بازمی‌گوییم:

### خاندان رُفیل

از فرزندان مه‌آذر پسر خشیش پسر ابرویز و از مالکان بزرگ اطراف تیسفون بودند که به سعد وقاص تسلیم شد، و برای تأکید اسلام خود به نزد عمر به مدینه فرستاده شد و از وی لقب «رُفیل» گرفت<sup>۱</sup> و بدین شیوه مقام فئودالی خود و خانواده را نگاه داشت و فرزندانش تا چند قرن از مالکان بزرگ و متنفذ منطقه نهر رفیل بودند. نهر رفیل از نهر عیسی نزدیک پُل جدا می‌شد و به دجله بغداد می‌ریخت.

نام یکی از ایشان ابوالفرج احمد بن عمر الشاهد در ابن اثیر یاد شده است<sup>۲</sup>. شاهد، بعد از قاضی مقامی بس بلند داشت. در سده پنجم رئیس الرؤسای یکم، علی بن حسین بن محمد، معروف به ابن مسلمه وزیر قائم (۴۲۲ - ۴۶۷ق) پسر قادر خلیفه عباسی، از فرزندان این خاندان بود. او در قیام گنوسیست‌های اسماعیلی بغداد به رهبری بساسیر<sup>۳</sup> گرفتار شد و به جرم همکاری با خلیفه در دعوت از ترکان سلجوقی به بغداد در ۴۵۰ق به دار آویخته شد<sup>۴</sup>.

عضدالدین ابوالفرج محمد پسر عبدالله پسر ابوالفتوح پسر عبدالله پسر مظفر پسر همین رئیس الرؤساء به سال ۵۶۷ق به وزیری مستضیء خلیفه عباسی گمارده شد. عضدالدین، هنگامی که به سال ۵۷۳ وزیر بود به دست سه تن باطنی کشته شد<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> معجم البلدان، یاقوت، ماده «نهر رفیل».

<sup>۲</sup> الكامل في التاريخ، ابن اثیر، ج ۹، ۳۴۱.

<sup>۳</sup> ابوحارث ارسلان مظفر فرزند عبدالله بساسیری، یکی از فرماندهان برجسته و نامدار ترک در اواخر دوران چیرگی آل بویه بر عراق بود. او زاده سهر فسا بود. او در هشتم ذی حجه ۴۵۱ / ۲۱ ژانویه ۱۰۶۰ درگذشت.

<sup>۴</sup> تجارب السلف، ۲۵۳-۲۵۶؛ مجمل التواریخ و القصص، برگه ۳۸۲؛ ابن اثیر، سال ۴۴۷ق به بعد.

<sup>۵</sup> ابن اثیر همان سال‌ها؛ تجارب السلف، برگه ۳۱۷ - ۳۱۸.

نسب‌نامه این خاندان را زامباور به نام آل الرّفیل آورده و یادی از مه‌آذر که لقب رفیل گرفته، نکرده است.<sup>۱</sup>

## خاندان نوبخت

خاندانی که در چند سده (از دوم تا پنجم هجری) در بغداد دبیران وزیر ساز داشتند و بازار بیشتر شهرهای عراق در دست آن‌ها بود، با بودن کتاب گرانمایه خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال جایی برای معرفی ایشان نمانده است. این خاندان در تقویت گنوسیسم اسلامی تا آن جا مؤثر بودند که شیخ مفید (د: ۴۱۳ق) در اوائل المقالات و دیگر «ملل و نحل» نگاران «مذهب بنی نوبخت» را به عنوان شعبه‌ای مهم از معتزله شیعه می‌شمردند و نظریات ایشان را در مسائل گوناگون یاد می‌کنند. این خاندان ده‌ها ستاره درخشان علم، ادب، فلسفه و ریاضی تحویل جامعه داده است و بخشی بزرگ از بار ترجمه کتاب از زبان پهلوی به عربی در دانشگاه‌های جندی‌شاپور، سورا، نصیبین و مرکز علمی اصفهان، بردوش آن‌ها بوده است. قرائن نشان می‌دهد که بیرون آمدن این شمار بسیار از دانشمندان از یک خانواده نمی‌تواند در یکی دو نسل با چنین سرعت در آن دوران رویداده باشد؛ بلکه نتیجه چند نسل توارث علمی بوده است.

ابن ندیم خانه دو تن از افراد این خاندان را مرکز گرد آمدن فیلسوفان متکلمان و مترجمان آن زمان، یاد می‌کند.<sup>۲</sup> این خاندان، خود را از نوادگان گیو و گودرز می‌شمردند و شاعرانی چون بحتری ایشان را با چنین تباری ستوده‌اند.<sup>۳</sup> داستان هم‌زنجیر شدن نوبخت زردشتی با منصور عباسی در زندان اهواز هنگام مبارزه علیه دولت اموی که خطیب بغداد (د: ۴۶۳ق) در تاریخ بغداد آورده<sup>۴</sup> و ابن طاووس (د: ۶۶۴ق) در فرج المهموم فی تاریخ علم النجوم<sup>۵</sup> با اندک اختلاف آورده است،

<sup>۱</sup> راهنمای تبارشناسی و سال شمار تاریخ اسلام، زامباور، ادوارد ریتز فون (۱۸۶۶ - ۱۹۴۷)، هانور، ۱۹۲۷، ترجمه عربی، برگه ۲۰. ترجمه پارسی آن: نسب‌نامه خلفا و شهریاران، محمدجواد مشکور، کتاب‌فروشی خیام، تهران، ۲۵۳۶ ش / ۱۳۵۶ خ.

<sup>۲</sup> فهرست، چ تجدید، برگه ۲۲۵، پ ۳۳۰.

<sup>۳</sup> دیوان بحتری، چاپ بیروت، ۱۹۱۱ م، برگه ۱۷۶ - ۱۷۹.

<sup>۴</sup> ابن اثیر، ج ۱۰، برگه ۵۴ - ۵۵.

<sup>۵</sup> فرج المهموم، چاپ نجف، ۱۳۶۸ ق، برگه ۲۱۱ - ۲۱۲.



نشان می‌دهد که نه تنها ایرانیانی که مسلمان شده بودند به ابومسلم پیوستند؛ بلکه زردشتیان ایران نیز با قیام او همکاری کرده‌اند و به زندان افتاده‌اند.

این خاندان، اسلام را بر پایه «توحید اشرافی» که مذهب مُرجیان، قَدَریان، راوندیان و معتزله دیده می‌شود، پذیرفته بودند. خدا را متافیزیک غیر قابل اشاره حسی، و پیامبر را دارای عصمت و اعلم ناس می‌شمردند که در رأس هرم مدینه فاضله قرار دارد، و جانشین او بنا بر اصل «لایخلو الأرض من حجة»<sup>۱</sup> نه در «سقیفه بنی ساعده»؛ بلکه از طرف خدا معین شده است. پس از جدا شدن گنوسیست‌های نرم غرب ایران از تندروان اسماعیلی خراسان و قرمطیان خلیج فارس، این خاندان به گواهی آثار باقیمانده از ایشان جانب نرمش را ترجیح دادند.

ابوسهل نوبختی اسماعیل بن علی (۲۳۷ - ۳۱۱ق) که فصل ششم کتاب خاندان نوبختی ویژه او است، بیشتر عمر خود را در غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ق) گذرانید و یکی از پیشوایان بزرگ دوازده امامیان به شمار است. او که بیست سال پیش از غیبت کبری درگذشت. آن را چنین پیش‌بینی نموده است: امام غایب به سن طبیعی در حال غیبت در گذشته و پسرش که او نیز غایب برجای وی نشسته است، او نیز پس از عمر طبیعی درمی‌گذرد و پسرش که نیز غایب است، برجای وی می‌نشیند و این زنجیره هم‌چنان ادامه می‌یابد تا خداوند قیام آل محمد را صلاح ببیند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن أبي علي بن راشد قال: قال أبو الحسن (ع): إن الأرض لا تخلو من حجة و أنا و الله ذلك الحجة (الكافي، ج ۱، باب أن الارض لا تخلو من حجة).

<sup>۲</sup> الفهرست، ابن‌نديم، برگه ۲۲۵، پ ۳۳۰.

پس از شکست قیام احمد حسن مادرانی (۲۷۴ - ۲۷۵ق) که به گفتهٔ یاقوت حموی در «ری» روی داده بود<sup>۱</sup>، و بنا به گفتهٔ کلینی (د: ۳۲۹ق) و طوسی (د: ۴۶۰ق) به وسیلهٔ نامه و توقیع محمد بن عثمان باب دوم امام غایب با ایشان در تماس بود<sup>۲</sup>، و دلائل الامامة طبری<sup>۳</sup> و فرج المهموم ابن طاووس باب دوم، امام گرفتار می‌شود و به سال ۳۰۵ق در می‌گذرد<sup>۴</sup>.

**در این هنگام حلاج (ک: ۳۰۹ق) می‌گفت:** امام دوازدهم درگذشت. باید شیعیان قیام کنند. فقیه بزرگ شلمغانی صاحب کتاب تکلیف که به نام فقه الرضا چاپ شده است، مردم را علیه دولت عباسی به قیام دعوت کرد و در سال ۳۲۳ق همراه با محمد بن قاسم وزیر خلیفهٔ سابق قاهر، محاکمه و اعدام گردید. او ابوسهل نوبختی را به قیام برضد عباسیان فرا می‌خواند. چون دعوت‌های حلاج و شلمغانی انگیزه‌ای برای فشار دولت عباسی بر شیعیان بود، به گفتهٔ عباس اقبال ابوسهل با طرح نظریهٔ بالا پیش‌بینی غیبت کبری، در پاسخ به دعوت‌های حلاج و شلمغانی، توانست شیعیان را از زیر فشار دولت بیرون آورد و ایشان را از تیررس ایشان دور سازد. دو دهه پس از این پیش‌بینی نوبختی در سال ۳۲۹ق علی سمري که از سال ۳۲۶ق به جای حسین بن روح نوبختی بود، توقیعی از امام صادر نمود که غیبت صغری به کبری بدل شد و تا ظهور امام، کسی او را نخواهد دید.

کهن‌ترین جایی که داستان علی سمري و اعلامیهٔ غیبت کبری در آن دیده می‌شود، رکن چهارم از کتاب اعلام الوری است. نسخهٔ این کتاب به خط مؤلفش طبرسی (د: ۵۴۸ق) نزد مجلسی بود و از آن در مصادر بحار یاد شده و به سال ۱۳۱۲ق چاپ شده است<sup>۵</sup>، ولی نسخه‌ای دیگر از این کتاب هست که به جز دیباچهٔ آن که نام مؤلف در آن جا به ابن طاووس و نام کتاب به ربیع الشیعة تبدیل شده، باقی کتاب عیناً همان اعلام الوری است<sup>۶</sup>؛ البته نجاشی (د: ۴۵۰ق) کتابی به نام أخبار الوکلاء

<sup>۱</sup> معجم البلدان، مادهٔ «ری».

<sup>۲</sup> کافی، کلینی، چاپ آخوندی، ج ۱، ۵۲۲؛ کتاب الغیبة شیخ طوسی (د: ۴۶۰ق)، چاپ نجف، ۱۳۸۵ق، برگهٔ ۱۷۱.

<sup>۳</sup> همان جا، برگهٔ ۲۸۲ - ۲۸۵.

<sup>۴</sup> همان جا، برگهٔ ۲۳۹.

<sup>۵</sup> الذریعة، ج ۲، برگهٔ ۲۴۰ - ۲۴۲.

<sup>۶</sup> همان جا، ج ۱۰، برگهٔ ۷۵ - ۷۶.

الأربعة و طوسی همان را به نام أخبار الأبواب به ابوالعباس سیرافی احمد بن محمد ساکن بصره در قرن چهارم نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> این کتاب در دست نیست تا بدانیم که توقیع پایان غیبت صغری و آغاز غیبت کبری را در بر داشته است و متن آن با نقل طبرسی در اعلام الوری برابر است؛ یا نه؟

### خاندان فُرات

این خاندان در سه سده نخستین از مالکان بزرگ صریفین از شهرهای پیرامون تیسفون بودند و دبیران و نویسندگان بسیار از ایشان برآمدند. مذهب آنان برخی دوازده امامی و برخی دیگر نصیری بود. مجلسی در بحار الأنوار<sup>۲</sup>، از پیوند احمد بن محمد بن موسی بن فرات با محمد بن نصیر نمیری پیشوای گنوسیست‌های تندرو سخن می‌گوید که سنیان تهمت‌های زشت بدو می‌زدند. علی بن محمد بن فرات وزیر مقتدر بالله عباسی (د: ۳۲۰ق) با پسرش محسن به تهمت کوشش برای انتقال تاج و تخت از عباسیان به علویان به سال ۳۱۲ق کشته شدند.<sup>۳</sup>

این خلکان احوال او را در حرف عین علی و وفیات احوال نواده برادر این وزیر را که جعفر بن فضل بن جعفر بن محمد بن فرات (۳۰۸-۳۹۱ق) است و وزیر کافور و اخشیدیان مصر شد، در حرف جیم آورده است. متنبی او را ستوده، سپس هجو کرده و فراتیان را نبطی‌نژاد خوانده است. احوال این خاندان در معجم البلدان در ماده «صریفین» و آداب السلطانیة<sup>۴</sup> آمده است.

<sup>۱</sup> رجال فیهایی، ج ۱، برگه ۱۲۸، ۱۶۶-۱۶۷.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، چاپ تازه، ج ۵۱، برگه ۳۶۸.

<sup>۳</sup> تجارب الأمم؛ ابن اثیر همان سال.

<sup>۴</sup> آداب السلطانیة، چاپ ۱۸۹۵م، برگه ۳۶۰/۷.

## خاندان جنیدیان

**یاقوت حموی گوید:** این خاندان از مالکان بزرگ شهر اسکاف بالا بودند که بخشی از نهروان و در کرانه خاوری رودخانه، در میان بغداد و واسط است. بسیاری از دانشمندان، دبیران، کارگزاران و محدثان بزرگ از روزگار سلجوقیان تا کنون (سده هفتم) که ویران شده است از آن جا برخاسته‌اند، سپس یاقوت نام گروهی بزرگان برخاسته از آن شهر را یاد نموده است.<sup>۱</sup>

**او در واژه «نهروان» نیز گوید:** این رودخانه از آذربایجان می‌آید و در زیر تیسفون به دجله ریزد. نام فارسی این رودخانه «جوروان» و به زبان توده مردم «نهروان» و نام سریانی آن «تامرا» است.

جنیدیان، مانند دیگر خاندان‌های بزرگ ایرانی‌تبار از گنوسیسم اسلامی پشتیبانی می‌نمودند. یکی از نام‌برداران این خاندان، ابن جنید اسکافی ابوعلی محمد بن احمد است.

ابن ادریس فقیه (۵۴۳ - ۵۹۸ق) در باب زکات سرائر<sup>۲</sup>، پس از معرفی خاندان ابن جنید گوید: جنیدیان در روزگار کسری از بزرگان منطقه اسکاف بودند و چون عرب‌ها پیروز شدند، عمر ایشان را بر املاکشان باقی نهاد. نیاکان ایشان جنید به روزگار کسرا پلی بر روی نهروان کشیده که تا امروز پا برجا است.»

ابن ندیم در فهرست (تألیف: ۳۷۷ق) او را قریب العهد می‌شمرد. گویا در آن تاریخ مرده بوده است. ابن ندیم و نجاشی (د: ۴۵۰ق) و طوسی (د: ۴۶۰ق) در فهرست‌های خود ابن جنید را در ردیف استادان مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ق) شمرده و فهرست تألیفات او را یاد کرده و گفته‌اند یکی از تألیفات او درباره مسأله غیبت و دیگری در پاسخ پرسش‌های سبکتکین عجمی (د: ۳۶۳ق) و دیگری در پاسخ به معز الدوله دیلمی (۳۳۴ - ۳۵۶ق) است.

**طوسی در باره وی گوید:** چون ابن فقیه<sup>۳</sup> به «قیاس» فتوا می‌داد، کتاب‌هایش کنار نهاده شده است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> معجم البلدان، ماده «اسکاف».

<sup>۲</sup> سرائر، ابن ادریس فقیه (۵۴۳ - ۵۹۸ق)، چاپ ۱۲۷۰ق، برگه ۹۹.

<sup>۳</sup> متن: ابن فقیه است. منظور منزوی ابن جنید است.

<sup>۴</sup> ابن ندیم، برگه ۲۴۶ پ ۴۰۸؛ قهپایی، ج ۵، برگه ۱۲۷ - ۱۳۱؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲ حرف میم.

این جنید مانند دیگر گنوسیست‌های مسلمان، از رافضیان اسماعیلی تند تا مُرجیان بوحنیفه، اجتهاد عقلی در احکام را روا و گاهی واجب می‌شمرد و چند رساله در باره آن نگاشته است. تا به امروز نیز به نزد شیعیان برای استنباط حکم شرعی، یکی از چهار مأخذ؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل لازم است، ولی در سده سوم هجری، در پی حملات سنیان و تهمت بی‌دینی بر گنوسیست‌ها، گنوسیست‌های غربی حساب خود را از تندروان اسماعیلی خراسان و کناره‌های خلیج فارس جدا کردند و برای محکم‌کاری و این که خود را محافظه‌کارتر از مُرجیان و بوحنیفه نیز جلوه دهند. ایشان قیاس را که در فقه به معنی تمثیل به کار می‌رود و بوحنیفه بدان ارج بسیار می‌نهاد، از أدله عقلی حذف کردند و رساله‌ها علیه آن نگاشتند؛ البته خود ایشان، عقل را که اعم از قیاس است تا به امروز یکی از أدله چهارگانه فقه به شمار می‌آورند.

### عمیان

عمی<sup>۱</sup> در چند سده اول اسلام به عرب‌هایی گفته می‌شد که به گفته طوسی (د: ۴۶۰ق) بنا بر پیمان «تنوخ» به اهواز آمده و در آن جا ماندگار شده بودند، و به گفته نجاشی (د: ۴۵۰ق) اینان از عرب بنی تمیم بریده به ایران آمده بودند.<sup>۲</sup> با این که عمیان مدت‌ها پیش از اسلام به ایران مهاجرت کرده و تا اندازه‌ای ایرانی شده بودند، به هنگام ورود سپاهیان عرب به آنان گرویدند و فرماندهشان هرمان را رها کردند. گوشه‌هایی از آن جریان را طبری در تاریخ خود یاد کرده است<sup>۳</sup>، ولی خشونت عرب‌ها به اندازه‌ای بود که این همکاری‌ها نیز نتوانست دل ایشان را با این پسر عموها که اندکی در تمدن از ایشان پیش رفته‌تر بودند، رام سازد.

<sup>۱</sup> سمعانی عمی را به فتح عین و تشدید میم ضبط می‌کند و نسبت به بنی عم می‌شمرد. طبری آن را از ریشه عمی [کوری] گرفته که پیروزی پارس‌ها را بر اشکانیان ندیده‌اند؛ یا عبرت نگرفته‌اند.

<sup>۲</sup> قهپایی، ج ۱، برگه ۸۸ - ۸۹.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری، ج ۱، ۲۵۳۴ پ ۱۸۸۳ به بعد. جای یادآوری است که پاینده ترجمان تاریخ طبری یک صفحه [در بردارنده] شعرهای کعب بن مالک و ایوب بن عصبه را نشان که دهنده خیانت‌های یاد شده در متن می‌باشد حذف کرده است.

نجاشی و سمعانی (د: ۴۶۳ق) شعری را به جریر شاعر سنی عرب شمال ضد فرزدق نسبت داده است که به عمیان گوید:  
دور شوید که جای شما اهواز است و عرب با شما آشنا نیست!<sup>۱</sup>

عمیان به همان اندازه که زودتر از عرب‌های عمری به ایران آمده بودند، گنوسیست‌تر از ایشان بودند. نام افرادی از عمیان در نهضت‌های ضد عرب، چون قیام زنگیان در جنوب (۲۵۵ - ۲۷۰ق) و در میان دانشمندان و نویسندگان گنوسیسم اسلامی دیده می‌شود.

یکی از افراد برجسته این قوم، ابن جمهور عمی، محمد بن حسین بصری است که ندیم و نجاشی و طوسی او را از یاران امام رضا (ع) (د: ۲۰۳ق) شمرده و نام چند تألیف وی را یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

دیگر احمد عمی پسر ابراهیم بن معلی بن اسد، مکنی به ابوبشر است که دبیر ابو احمد جلودی (د: ۳۰۲ق) بود و از تألیفات او کتاب اخبار صاحب الزنج است که مطالب آن را از نیای خود معلی که همکار نزدیک صاحب الزنج در قیام سال‌های ۲۵۵ - ۲۷۰ق بود و نیز از عمویش اسد پسر معلی بن اسد روایت می‌کند.<sup>۳</sup>

جای یادآوری است که محمد بن حسن بن سهل معروف به «شلیمه» برادر پوران همسر مأمون خلیفه نیز در قیام زنگیان شرکت کرد و کتابی به همین نام در تاریخ ایشان نگاشت و چون تسلیم شد، معتضد خلیفه عباسی او را به سال ۲۸۰ق به گناهی دیگر به درخت بسته و زنده بسوزانید، و به اصطلاح آن روز «کردناج» کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> نک: نقائص جریر و فرزدق.

<sup>۲</sup> فهرست، ابن ندیم، برگه ۲۷۸، پ ۴۰۸؛ رجال نجاشی و طوسی در قهپایی، ج ۵، ۱۸۴.

<sup>۳</sup> الذریعة، ج ۱، برگه ۳۳۶ - ۳۳۷.

<sup>۴</sup> تاریخ طبری، ۲۱۳۶؛ ابن ندیم، برگه ۱۴۱، پ ۲۱۰.

دیگر از بزرگان عمی که نامشان در پنج کتاب اصلی شیعه دیده می‌شود، می‌توان از اسد بن معلی<sup>۱</sup> و عبدالملک بن منذر عمی<sup>۲</sup> و معلی بن اسد نام برد. معلی بن اسد خود در قیام زنگیان شرکت داشت و غضائری (ز: ۱۱۱ق) در کتاب الضعفاء او را شیعی غالی دانسته است.<sup>۳</sup>

### یقطینیان

خاندانی به گفته گشی و طوسی از موالی بنی اسد، و به گفته سمعانی از فرزندان یقطین بن موسی بن عبدالرحمان بزاز بودند.

**ابن ندیم گوید:** یقطین از داعیان برجسته عباسیان بود، چون مروان اموی او را زیر پیگرد نهاد، بگریخت. پسرش علی در کوفه به سال ۱۲۴ق زاده شد. مادرش او را با پسرش عبید، پسران یقطین را به مدینه برد، و چون دولت هاشمی (مقصود عباسیان است) به روی کار آمد، یقطین آشکار شد، و همسر او دو فرزند یاد شده را به کوفه باز آورد.

یقطین همیشه در خدمت سفاح و منصور دوانیقی بود، ولی او و فرزندان او با علویان می‌داشتند، و دارایی و پیشکش‌ها، برای جعفر بن محمد می‌بردند. گزارش این رفتار به منصور و مهدی نیز رسید، ولی خداوند شر ایشان از یقطینیان دور داشت. علی بن یقطین در مدینه السلام به سال ۱۸۲ق در سن ۵۷ سالگی درگذشت و امین که ولیعهد بود بر جنازه وی نماز گزارد، پدرش پس از وی به سال ۱۸۵ق درگذشت.<sup>۴</sup>

**گشی (د: ۳۲۸ق) در باره علی بن یقطین گوید:** پیش‌تر ابزار (توابل، ادویه / بوی‌افزار) می‌فروخت، سپس از حفص مؤدب درباره فرزندان علی بن یقطین و سلیمان دبیر او، و از برادران علی، خزیمه، یعقوب، عبید پسران یقطین و از پسر علی به نام حسن یاد می‌کند. او را از گفته موسی بن جعفر (ع) آرد که خدا برای برخی طاغوت‌ها وزیر نیکوکار می‌گمارد، که رابطه

<sup>۱</sup> قهپایی، ج ۱، ۲۰۰.

<sup>۲</sup> همان جا، ج ۶، ۱۰۶.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۶، ۱۰۶.

<sup>۴</sup> متأسفانه آقای رضا تجدد در ترجمه فهرست ابن ندیم تاریخ مرگ پدر را نادرست ترجمه کرده است. نک: ابن ندیم، برگه ۲۷۹، پ ۴۰۸.

نزدیک علی بن یقطین و خلیفه را می‌خواهد بیان کند، سپس از چگونگی پنهان کاری علی بن یقطین در فرستادن اموال، نمونه‌هایی می‌آورد که نظر شکل کارهای پنهانی گنوسیست‌های ایرانی ضدّ عباسی چشم‌گیر است.<sup>۱</sup>

سمعانی از افراد دیگر این خاندان، مانند ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد بن جعفر بن علی بن یقطین بن موسی بزاز یاد می‌کند که به مکه و مصر رفته و در ۳۵۰ ق در مکه درگذشت و از ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن عیسی بن یقطین بزاز (د: ۳۶۷ ق) ساکن بغداد، یاد کرده است.<sup>۲</sup>

## ساجیان و حجریان

از نیمه سده دوم تا نیمه سده سوم هجری سپاهیان ایرانی نژاد خلیفگان در عراق به نام «ابناء» و سپاهیان آرامی نژاد ایشان با عنوان «زواقیل» شناخته می‌شدند که به برخی کشاکش‌های ایشان در پیش از این اشارت رفت. از آغاز سده چهارم تا نیمه آن این دو نژاد، با دو عنوان «ساجیان» و «حجریان» شناخته می‌شدند. «حجریان» که شاید به معنی نوکران در اطاق‌ها؛ یا به گفته ابوالفضل بیهقی «غلامان سرایی» باشد، فرزندان اسیرانی بودند که در جنگ‌های مسلمانان با روم خاوری گرفتار می‌شدند و چون بخش‌های کردنشین آسیای صغیر در سده نخستین مسلمان شده بودند، بیشتر این اسیران آرامی نژاد بوده که پس از مسلمان شدن به نام «اولیاء» خوانده می‌شدند.

«ساجیان» وابستگان خاندان ابوساج از مالکان بزرگ آذربایجان بودند که به وسیله ترکان مهاجر از آن جا رانده شده بودند و در ساحل دجله بغداد در جایی به نام «مشرعة الساج» زندگی می‌کردند. این گروه پس از کشته شدن بزرگشان یوسف بن دیوداد در ۳۱۵ ق در اختیار مونس و یلیق نهاده شدند.<sup>۳</sup>

اینان که بخشی از سپاه عباسی را تشکیل می‌دادند، ده‌ها سال در سیاست بغداد مؤثر بودند. گاهی کشاکش دو نژاد ایرانی و آرامی در عراق به صورت جنگ میان ساجیان و حجریان در می‌آمد و گاه با هم همدست شده خلیفگانی چون قاهر

<sup>۱</sup> قهپایی، ج ۴، ۲۳۴ - ۲۴۱.

<sup>۲</sup> انساب سمعانی، برگه ۶۰۱ ب.

<sup>۳</sup> ابن اثیر، ذیل سال ۳۲۱.



سنی را برانداخته، راضی نیمه‌گنوسیست را به سال ۳۲۲ق به جایش نشانیدند. راضی در ۳۲۳ق اعلامیه‌ای ضدّ سنیان سلفی (حنبلیان) صادر کرد که در آن از شیعیان دفاع شده بود و با این رفتار «سیاست هاشمی» را به اجرا نهاد. همکاری گنوسیست‌های معتدل پیروان امام غایب با حکومت عباسی ضدّ گنوسیست‌های تندرو اسماعیلی و قرمطی را لائوست سیاست هاشمی می‌نامد<sup>۱</sup>.

### ریشهٔ ساجیان

خاندان دری‌زبان که ریشه در ماوراءالنهر و اسروشنه داشته و از نزدیکان افشین بودند. نیای ایشان دیوداد اول پسر دیودست به خدمت خلیفه در آمد و کنیت عرب «ابوساج» گرفت. او هنگام قیام خرم‌دینان به رهبری بابک، به کمک افشین و سپاه خلیفه ضدّ این قیام ایرانیان آذربایجان در سال‌های ۲۲۱ - ۲۲۲ق جنگ‌ها کرد و یک سال پیش از اسیری بابک به کنار رفت، از سال ۲۶۱ق به بعد در جنگ ضدّ قیام زنگیان (۲۵۵ - ۲۷۰ق) شرکت داشت و در جندیشاپور به سال ۲۶۶ق درگذشت<sup>۲</sup>. پس از وی پسرش افشین که نام عربی او محمد بود بر جای وی استوار شد. او ولایت مکه و راهداری آن را عهده داشت تا در ۲۷۶ق فرماندار آذربایجان شد، پس در مراغه و اردبیل تا بردعهٔ قفقاز حکومتی مستقل به راه انداخت<sup>۳</sup>. او در یکم ربیع ۲۸۸ق درگذشت و پسرش دیوداد دوم ساجی به جای او بنشست، ولی در شعبان همان سال به دست عمویش یوسف پسر دیوداد اول برکنار شد.

یوسف ساجی ۳۰۶ق از پرداخت خراج به بغداد خودداری کرد و با لشکریان خلیفه به سرداری مؤنس سریانی نژاد جنگید، ولی چنان که بعدها آشکار شد، یوسف ابوساج از طرف وزیر گنوسیست خلیفه ابن فرات ابو الحسن علی بن محمد که مخالف سریانیان سنی‌مذهب بود، تقویت می‌شده است و همین مساله یکی از دلایل اعدام ابن فرات به سال ۳۱۲ق بود.

<sup>۱</sup> سیاست و غزالی، لائوست، (ترجمهٔ فارسی)، برگهٔ ۴۵.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری؛ ابن اثیر، همان سال‌ها.

<sup>۳</sup> تاریخ طبری؛ ابن اثیر؛ شهریاران گمنام کسروی.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۳۹

به هر حال گنوسیسم معتدل فراتیان در ساجیان نیز اثر نهاده و در این جنگ هنگامی که یوسف ساجی بر مؤنس سردار خلیفه پیروز شد، او را رها گذارد تا بگریخت و در سال بعد (۳۰۷ق) سپاهیان خلیفه یوسف ساجی را اسیر کرده و به بغداد برده، زندانی کردند. در آن جا نیز با میانجی‌گری خاندان‌های ایرانی گنوسیست در بغداد یوسف در زندان توبه نمود و آزاد شد و این بار خلیفه پس از کشتن ابن فرات وزیر و پسرش محسن، یوسف را مأمور ولایت واسط و جنگ با گنوسیست‌های تند قرمطی کرد و او برای سنی‌نمایی و شستن پیشینه سرپیچی خود، این دستور را پذیرفت و در این جنگ به سال ۳۱۵ق اسیر سپاه ابوطاهر شد و چون یارانش برای رهایی او کوشیدند، به دستور ابوطاهر کشته شد.<sup>۱</sup>

### حسن بن هارون

یکی از بزرگان ساجی این مرد است که به سال ۳۱۴ق، یک سال پیش از کشته شدن رهبر ساجیان یوسف بن دیوداد، دبیر دوم او بود. در این هنگام، خلیفه یوسف را به فرمانداری واسط گمارده بود تا آماده جنگ با قرمطیان شود، پس نیرمانی محمد بن خلف را نیز به عنوان دبیر او فرستاد تا کارهایش را کنترل کند و به بغداد گزارش دهد. حسن بن هارون که دبیر ویژه یوسف و از گنوسیسم تند برخوردار بود، به سال ۳۱۵ق توانست به جاسوسی نیرمانی پی برد و فرستاده پنهان او را برای بغداد دستگیر کند. یوسف نیرمانی را برکنار و حسن را به جای وی گمارد.<sup>۲</sup>

به سال ۳۲۰ق پس از کشتن مقتدر و جلوس قاهر که با همکاری همهانگ ساجیان و حجریان رخ داد، علی بن یلیق (هجری) به پرده‌داری و حسن بن هارون (ساجی) به دبیری او از طرف خلیفه جدید، قاهر گمارده شدند و سران پیشین دولت به دست حسن بن هارون سپرده شدند.<sup>۳</sup>

به سال ۲۲۱ق حسن بن هارون با موافقت علی بن یلیق گفتن لعنت بر معاویه را بر منبرها آزاد اعلام کردند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> تجارب الأمم، ج ۵، برگه ۲۹۷.

<sup>۲</sup> تجارب الأمم، ج ۵، ۲۷۸ - ۲۸۷؛ ابن اثیر، سال ۳۱۵.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۵، ص ۳۸۷؛ ابن اثیر

<sup>۴</sup> همان جا، ج ۵، ص ۴۱۳؛ ابن اثیر.

در همین سال نیز حسن (و ساجیان او) با علی بن یلیق (و حجریان وی) در کودتایی نافرجام ضد قاهر شرکت کردند. علی و پدرش یلیق و مؤنس کشته شدند و حسن بن هارون پنهان شد و خانه‌های سران ساجی و حجری چپاول شد.<sup>۱</sup> حسن در روزگار پنهان بودنش ساجیان و حجریان را بر می‌انگیخت و با پوشاک زنانه؛ و یا به صورت درویشی به میان مردم می‌رفت تا آن که «سیما» سردار ساجیان را با خود همراه نمود و به سال ۲۲۲ق قاهر را خلع و کور کردند که خلیفه‌ای سنی، متعصب، ضد هنر و خون خوار بود و برجای او راضی را نهادند که نرم‌تر می‌بود. راضی شعر بشار برد گنوسیست را نزد صولی گنوسیست می‌خواند<sup>۲</sup>، پس از جلوس راضی، حسن بن هارون آشکار شد<sup>۳</sup> و به نزد راضی بار یافت<sup>۴</sup>.

به سال ۳۲۳ق حسن به فرمانداری کوهستان آذربایجان گمارده شد، ولی ترکان قاتل مرداویج بر او شوریدند.<sup>۵</sup> در سال ۳۲۵ق راضی که از همدستی ساجیان با حجریان در براندازی قاهر و آوردن او پیشینه‌ای ترس‌آور در ذهن می‌داشت، ساجیان را به دست ابن‌رائق نابود کرد. او همه سران ساجی به جز حسن بن هارون را بکشت<sup>۶</sup>.

به سال ۳۳۰ق، چون بریدی بر بغداد چیره شد، اموال کاروان بازرگانی کوفه را به عنوان این که اموال حسن بن هارون فرماندار آن جا است، مصادرت کرد، پس از بیرون شدن بریدی حسن تا سال ۳۳۱ق در بغداد بود و چون توزون و ترکان براندازنده مرداویج به سوی بغداد آمدند، حسن بن هارون با سیف‌الدوله حمدانی از بغداد به شمال گریختند<sup>۷</sup>، سپس متقی خلیفه نیز به ایشان پیوست و در آن جا ماندند تا به سال ۳۳۳ق که حمدانیان خلیفه را جواب کردند و خلیفه نامه‌ای آشتی‌جویانه و بازگشت‌خواه، به توزون نوشت و همراه حسن بن هارون به بغداد بفرستاد.

<sup>۱</sup> همان جا، ج ۵، ۴۱۵، ۴۲۳ و ابن‌اثیر.

<sup>۲</sup> همان جا، ترجمه منزوی، ج ۵، ۴۰۷ - ۴۰۸، پانوش.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۵، ۴۵۷؛ ابن‌اثیر.

<sup>۴</sup> همان جا، ج ۵، ۵۱۴.

<sup>۵</sup> همان جا، ج ۵، ۵۰۷.

<sup>۶</sup> همان جا، ج ۵، برگه ۵۴۲.

<sup>۷</sup> همان جا، ج ۶، ۸۰؛ ابن‌اثیر.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۴۱

توزون اجازه بازگشت داد، ولی در همان روز بازگشت، توزون که با کبکبه به پیشواز خلیفه رفت، خلیفه را گرفته فوراً کور و برکنار کرد<sup>۱</sup>. ما دیگر از حسن بن هارون خبری نداریم جز آن که یک سال بعد به سال ۳۳۴ق او را در سپاه معزالدوله بویه می‌بینیم که برای گرفتن بغداد می‌آید<sup>۲</sup>، ولی حسن گنوسیست تندرو و سازش‌ناپذیر بود و بویه‌نیان گنوسیست‌های سنی‌زده بودند. صمیری دبیر و وزیر معزالدوله (۳۳۴ - ۳۳۹ق)، حسن بن هارون را مصادرت کرد<sup>۳</sup>. کار بازرسی را از حسن گرفته به ابن‌مقله نیم‌سنی دادند. با این همه به سال ۳۳۹ق، پس از مرگ صمیری نام حسن بن هارون در کنار مهلبی و طبری دو نامزدان وزارت دیده می‌شود<sup>۴</sup>. سنت‌گرایی مهلبی و تندروی حسن در گنوسیسم سبب شد که معزالدوله مهلبی را به وزارت برگزید.

برای شناختی بهتر از حسن، بد نیست به یاد داریم که صمیری کسی است که در کنفرانسی که آل‌بویه، پس از دستگیری خلیفه مستکفی تشکیل دادند، شرکت داشت و چون سپهبد دوست نظر داد که باید یکی از علویان را به جای عباسیان به خلافت بگماریم، سخت ایستادگی کرده و گفت: مردم عباسیان را غاصب حق علویان می‌دانند و به همین سبب به دستور ما مستکفی را دستگیر کردند و هرگاه یک علوی به نام امام حاضر مبسوط‌الید بر سر کار باشد، آیا مردم به دستور او ما را دستگیر خواهند کرد<sup>۵</sup>؟

کتاب الغیبة نعمانی نیز بنا بر تاریخی که در آن دیده می‌شود، باید هم‌زمان با این کنفرانس؛ یا اندکی پس از آن تألیف شده باشد<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> همان جا، ج ۶، ۱۰۷.

<sup>۲</sup> همان جا، ج ۶، ۱۹۲.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۶، ۱۴۶.

<sup>۴</sup> همان جا، ج ۶، ۱۶۵.

<sup>۵</sup> همان جا، ج ۶، ۱۵۴، پانوش.

<sup>۶</sup> الغیبة، نعمانی، برگه ۸، چاپ ۱۳۱۰ق.

## شلمغانیان

راضی پسر مقتدر در جمادی یکم ۳۲۲ ق در پی یک کودتا که با همکاری ساجیان و حجریان انجام یافت، بر تخت نشست. او پس از مشورت با «سیما»، رهبر ساجیان، ابن مقله را به وزیری گمارد. ابن مقله در سال‌های ۳۱۶ - ۳۱۸ ق که وزیر مقتدر نیمه‌گنوسیست بود و در سال‌های ۳۲۰ - ۳۲۱ ق که وزیر قاهر سنی بود با شیعیانی که معتقد به غیبت کبرای امام بودند و نامزدی برای خلافت نداشتند، مانند خاندان نوبختی کاری نداشت، ولی اسماعیلیان که امام حاضر داشتند و حلاج و شلمغانی که غیبت را «صغری» شمرده، امام را دارای «باب» می‌شمردند، زیر پیگرد نهاده بود؛ زیرا که اینان می‌توانستند به نام امام؛ یا باب او، مردم را علیه دولت بشورانند، ولی دولت بر شلمغانی تا شوال ۳۲۲ ق که او و یارانش را دستگیر کرد و به دادگاه سپرد، دست نیافت.

در میان این گروه یکی از وزیران سابق مقتدر به نام حسین بن قاسم و دو تن از خاندان علمی بسطام، ابوجعفر و ابوعلی و ابراهیم بن ابن عون و ابن شیبب زیات و احمد بن عبدوس جهشیاری (صاحب کتاب الوزراء و الکتاب) که همگی از نویسندگان و صاحب‌نظران ایرانی آن روزگار بودند، دیده می‌شود و این می‌رساند که ایرانیان در آغاز سده چهارم جرأت یافته بودند که پان‌ته‌ئیسم نیاکان خود را به صورت «توحید اشراقی» اسلامی آشکار سازند.

پیشوای این گروه ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌العزافر (د: ۳۲۲ ق / ۹۳۴ م) از مردم شلمغان شهری در واسط بود که در بغداد برای خاندان گنوسیست فرات دبیری می‌کرد. اندیشه‌هایی که ابن‌ندیم و ابن‌اثیر و یاقوت حموی و دیگران به وی نسبت داده و در بخش باقیمانده از صورت جلسه دادگاه او دیده می‌شود، بر زمینه توحید اشراقی است که خدا را نه یک عدد مشخص؛ بلکه در همه چیز «به جز خدا نبیند»، و جامعه را به صورت هرم اجتماعی کوچک در شکم هرم بزرگ هستی می‌بیند. در هرم اجتماعی جایگاه انسان‌ها به درجه علمی (خدایی) ایشان بستگی دارد. هر که داناتر است در هرم، جایی بالاتر دارد. هرچه بالاتر عددش کمتر است. داناترین مردم (انسان کامل) در رأس هرم مدینه فاضله قرار دارد که به اصطلاح دوران ساسانی دارای فرّه ایزدی است و به اصطلاح دینی در حین القای دستور، معصوم است و به اصطلاح فارابی با عقل فعال پیوند و ارتباط دارد؛ بنابراین، همه کسانی که در اصطلاح مذاهب سامی انبیا و امامان خوانده می‌شوند، خداترین مردم زمان خود

ایران‌دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

بوده‌اند، آخرین انسانِ ظاهر ایشان به نظر شلمغانی، حسن عسکری (ع) است و سپس پسر او است که غایب است و باب سوم او شلمغانی است، نه رقیب او حسین بن روح نوبختی که کارمند خلیفه غاصب عباسی است.

کتاب‌هایی با نام‌های علمی و فلسفی، مانند حس ششم به وی منسوب است. کتاب مباحثه او در ضمن بحار الأنوار چاپ شده است.<sup>۱</sup> کهن‌ترین متن فقه شیعی که به نام فقه الرضا مکرر چاپ شده است، بنابر تحقیقات مرحوم سیدحسن صدر (د: ۱۳۵۴ق) و آقای رضا استادی، همان کتاب تکلیف شلمغانی است که پس از قتل وی به سال ۳۲۲ق به دست ابن بابویه (د: ۳۲۹ق) افتاد و او را برای پسرش صدوق (د: ۳۸۱ق) به ری فرستاد و او آن را در کتب خود شرایع و من لایحضره الفقیه گنج‌انیده است.

حلاج و شلمغانی یک راه و یک گونه ادعا می‌داشتند. در مقایسه این دو بزرگوار، می‌توان گفت حلاج از شوری تندتر و احساساتی بیشتر برخوردار بود و شلمغانی دانشمندتر و منطقی‌تر می‌نمود، و هر دو شهید راه تندروی در زنده نگاه داشتن ایده‌تولوژی ایرانی در پوشش مذهبی شده‌اند.

### اشعریان در کوفه و قم

در چهار سده نخستین اسلام، قبیله عرب اشعری اقطاع‌داران بزرگ قم و اصفهان بودند و حکومت را در دست می‌داشتند؛ زیرا که در فتوحات عمری، رئیس قبیله ایشان ابوموسی اشعری به سال ۲۳ق اصفهان و قم را گشوده بود.<sup>۲</sup> در آن تاریخ، شماری اندک از افراد قبیله اشعری در قم فرود آمدند و بخشی بزرگتر آنان در کوفه مانده بودند. پس از آن که در جنگ صفین عمر و عاص، کلاهی اهانت‌آمیز بر سر ابوموسی نهاد، کینه امویان در دل این قبیله جای گرفت. ایشان در چند جنگ ضد حکومت اموی، به رهبری اشعث بن یوسف، که به سال ۸۲ رخ داد و نیز در قیام زید بن علی بن حسین ضد یوسف، والی هشام بن عبدالملک به سال ۱۲۲ق شرکت کرده، شکست خوردند، گروهی از ایشان، از کوفه

<sup>۱</sup> بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۱، برگه ۲۷۶-۳۴۰.

<sup>۲</sup> تاریخ طبری؛ ابن اثیر؛ تاریخ قم تألیف سال ۳۸۷ق، محمد بن حسن، تصحیح جلال تهرانی، ۲۶۰.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۴۴

رانده شده به نزد پسرعموهای خود در قم آمدند و بر «کمندان» یورش برده مردمش را کشتار و اخراج کرده، جایشان را گرفتند.<sup>۱</sup> این مقاومت اشعریان در برابر حکام اموی و فشارهای بعدی باج و خراج، اشعریان حاکم قم را با موالی ایرانی خود نزدیک کرد، به طوری که از تمدن عالی‌تر محکومین واگرفته، گنوسیسم ایرانی ایشان را با اسلام خود درآمیختند.

ایرانیان بومی نیز دین کم‌رنگ بی‌چارچوب زردشتی را کم‌کم رها کرده مقررات پرتلقین و پرستش‌های اندامی اسلامی را به صورت اسلام گنوسیستی پذیرفتند. تأثیر عرب‌های قم از ایرانیان بدان جا رسید که در سده چهارم چنان که از تاریخ برمی‌آید همه حوادث را با تاریخ یزدگردی گاه شماری می‌کردند و چندین بار دوش به دوش موالی ایرانی ضد حکام خلیفگان عرب جنگیدند که در تاریخ قم تألیف سال ۳۷۸ ق منعکس است و به گفته یاقوت در سده هفتم هجری، حتی یک سنی در قم یافت نمی‌شد، نمونه‌ای از زردشتیانی که به اسلام گرایش پیدا کرده، ولی مادی‌گری و خشکی واژه‌گرایانه سنیان عرب مانع از مسلمان شدن او می‌شد، تا آن که به وسیله برخی گنوسیست‌های مسلمان شده، به خدمت امامان شیعه در مدینه رسیده به اسلام شیعه درآمد، هم‌ام مغ است که داستان مناظره و بحث‌هایش در رجال نجاشی (د: ۴۵۰ ق) آمده است.<sup>۲</sup>

ایرانیان اشعری‌الولاء نیز به غریزه کسب شرافت و برای کاستن از خراج، پس از چند نسل کم‌کم نسبت ولایی خود را نژادی فرض کرده و خود را عرب شمردند. داستان‌هایی از چگونگی تصرف املاک بومیان به وسیله عرب‌ها، که گاه با زور و کشتار و گاه با حیلت و گاه از راه دوستی و ازدواج انجام می‌گرفت، سبب این تغییر نسبت‌ها را روشن می‌سازد، مثلاً تا آخر سده چهارم هجرت هنوز یک ایرانی مسلمان بیش از یک عرب خراج می‌پرداخت.<sup>۳</sup>

اشعریان قم (عرب‌های ایرانی‌شده و موالی عرب‌نماشده ایشان) هر چند شیعی بودند؛ لیکن همواره جانب سنت‌گرایی را نگاه می‌داشتند، در صدد آشتی دادن شیعیان با دربار عباسی بودند، برای نزدیک نمودن دو جهان بینی «گنوسیسم اسلامی»

<sup>۱</sup> معجم البلدان، یاقوت، ماده «قم».

<sup>۲</sup> قهپایی، ج ۵، ۱۰۲-۱۰۳؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ۵۸.

<sup>۳</sup> تاریخ قم، تصحیح جلال تهرانی، ۱۴۲.

ایرانیان و «تسنن اسلامی» عرب‌ها می‌کوشیدند و با گنوسیسم تندرو غلات ایرانی مبارزه می‌کردند. ده‌ها رساله در ردّ غلات به وسیله همین موالی اشعری قم نگاشته شده است که برخی از آن‌ها در ذریعه دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

ما در احوال بزرگانی چون حسن بن محبوب، یونس بن عبدالرحمان، علی بن محمد شیره کاشانی، احمد برقی، که دو تن نخستین، از اصحاب اجماع شیعه نیز هستند<sup>۲</sup>، می‌بینیم که از طرف شیعیان سنت‌گرای اشعری قم، زیر فشار قرار گرفته‌اند. رهبران شیعی اشعری قم، مانند احمد بن محمد بن عیسی اشعری خود را از نوادگان فاتحان قم می‌شمردند، و با آن که از اصحاب امامان شمرده می‌شدند، به گفته رجال‌شناسان، با سلطان<sup>۳</sup> روابط دوستانه داشتند<sup>۴</sup> و نسبت به آن دسته از موالی که در گنوسیسم اسلامی تندروی داشتند، سخت‌گیر بودند و برخی از محترمان ایشان، چون احمد برقی را از قم اخراج می‌کرد. کلینی موردی را یاد می‌کند که این رئیس اشعری شیعی قم، احمد بن محمد بن عیسی در یک مسأله مذهبی صرف، نیز عرب را بر عجم ترجیح می‌دهد.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> الذریعه، ج ۱۰، ۲۱۲-۲۱۴.

<sup>۲</sup> اصحاب اجماع به افراد محترمی گفته می‌شود که روایت ایشان هر چند خبر واحد نباشد، باید پذیرفته شود. چندین رساله در این موضوع تألیف شده است. نک: فهرست دانشگاه، منزوی، ج ۲، ۴۱۷-۴۷۵.

<sup>۳</sup> ایرانیان مسلمان گنوسیست در چهار سده نخستین، خلیفگان را «سلطان» می‌نامیدند و از کاربرد واژه «خلیفه» که بوی مشروعیت خلافت را بدهد، پرهیز می‌نمودند. دینوری نخستین بخش از ده بخش کتاب عیون الأخبار را «کتاب السلطان» نامید، در آن دین و سیاست را دو نهاد جدا و هم‌زاد به شمار آورد که جز با هم نتوانند زیست (برگه ۵ و ۱۳) او در این بخش واژه «خلیفه» را به کار نمی‌برد جز در برگه ۵ که گفتگویی است میان معاویه و یک تن از هاشمیان. مشکویه نیز در تجارب الأمم هیچ‌گاه واژه خلیفه را به کار نمی‌برد، مگر از راه نقل قول دیگران در صورتی که تاریخ‌نگاران سنی چون ابن‌اثیر فرمانروایان عباسی را «خلیفه» و شاهان و امیران محلی را «سلطان» می‌خوانند.

<sup>۴</sup> رجال نجاشی، رجال طوسی، در رجال قهپایی، همان، ج ۱، برگه ۱۶۱-۱۶۵.

<sup>۵</sup> کافی، کلینی، چ آخوندی، ج ۱، ۳۲۴.



## کشاکش گنوسیست‌های معتدل قم با تندروان ری

شیخ مفید (د: ۴۱۳ق) شیعیان را به دو گروه «مقصر / کوتاه‌بین» و «غالی / تندرو» تقسیم کرده و راه حق را در میان آن دو می‌جوید<sup>۱</sup>، ولی می‌دانیم که قبلاً به جای غالی، «طیار / بلندپرواز»<sup>۲</sup> و به جای غلو «ارتفاع / بلندنگری»<sup>۳</sup> به کار می‌رفته است. این چند واژه نزد نوافلاطونیان، صفت ستایش بود و معنی ژرف‌نگری در متافیزیک داشت.

**افلوطنین گوید:** الذین ارتفعوا و صاروا في حيز العقل و اياهم اردنا في كتابنا هذا الذي سميناه فلسفة الخاصة...<sup>۴</sup> گنوسیست‌های مسلمان نیز این واژه را از نوافلاطونیان گرفته به همان معنی به کار می‌بردند، ولی با گذشت زمان، مدّ مذهب سُنی حاکم بالا آمد و بر اصطلاح «طیار» و «ارتفاع» مهر باطل زد، و بر جای آن‌ها واژه «غالی» را نهاد تا معنی نکوهیده‌ای را که در آیت «ولاتغولوا في دينکم»<sup>۵</sup> از آن نهی شده است، بدین اندیشه فلسفی بدهد و معنی آن را به جای زیاده‌روی در متافیزیسیم، زیاده‌روی در «محبت اهل بیت» که تنها یک احساس مذهبی است جلوه دادند.

<sup>۱</sup> تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ۶۵.

<sup>۲</sup> رجال فیهایی، ج ۳، ۲۳۱؛ ج ۶، ۱۲۶؛ ج ۷، ۱۳۹.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۲، ۴۲؛ ج ۴، ۱۱۹.

<sup>۴</sup> اتولوجیا، چاپ سنگی، در حاشیه قیسات میرداماد، سال ۱۳۱۵ق، برگه ۱۷۲، ۲۱۱؛ چاپ عبدالرحمان بدوی، قاهره، ۱۹۶۶م، برگه ۲۳.

۶۱.

<sup>۵</sup> Z: سورة مائده، شماره ۵، آیت ۷۷: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ / بگو ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش‌های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید.

ایران‌دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۴۷

### اخراج دسته‌جمعی غلات از قم

کار کشاکش میان گنوسیست‌های معتدل و تندروان بدان جا رسید که معتدلان دستگاه باورپرسی به راه انداختند و گنوسیست‌هایی را که در متافیزیسیم تعمق و ژرف‌گرا بودند و برطبق اصول ارجایی «الأعمال بالنیات / ایمان به دل است نه به اندام»، در پرستش‌های اندامی کوتاهی می‌کردند، از قم اخراج می‌نمودند.<sup>۱</sup>

یکی از محکومین به اخراج، چون نشان داد که «نماز خوان» است، بخشوده شد.<sup>۲</sup> دیگر از اخراج شدگان بزرگ می‌توان از حسین بن عبدالله محرم یاد کرد.<sup>۳</sup>

دیگر از بزرگان والامقام احمد برقی صاحب کتاب محاسن است که یکی از پنج کتاب اصل شیعه به شمار می‌رود. او زبان پهلوی می‌دانست و آثار فلسفه اشراق ایرانی از نوشته‌هایش هویدا است، از طرف دشمنان سنی، یکی از مؤسسان تشیع شمرده شده است. احمد پس از اخراج از قم به احمد حسن مادرانی در ری پناهنده شد. علامه حلی همکاری او با احمد حسن را در منهج الصلاح نقل کرده است<sup>۴</sup> و نوری هم از آن یاد می‌کند.<sup>۵</sup>

چون حکومت غلات ری به سال ۲۷۵ق به دست سپاه خلیفه واژگون شد، احمد برقی با اندکی تعدیل در اندیشه‌هایش و ناپدید کردن برخی از نگاشته‌های خود، به قم بازگشت.

باقیمانده کتب محاسن را محدث ارموی استاد فقید دانشگاه چاپ کرد.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> رجال قهپایی، ج ۴، ۲۰۵.

<sup>۲</sup> همان جا، ج ۵، ۱۶۰.

<sup>۳</sup> همان جا، ج ۲، ۱۸۵.

<sup>۴</sup> منهج الصلاح، علامه حلی (د: ۷۲۶ق)، پایان فصل ۴، باب ۸، برگه ۹۰ ب، ۹۱ الف، نسخه مرعشی قم.

<sup>۵</sup> دار السلام، علامه نوری، برگه ۶۲.

<sup>۶</sup> محاسن، احمد برقی، تصحیح محدث ارموی، چاپ ۱۳۳۰خ، برگه ۶۵۵.

## قیام احمد حسن مادرانی

فرزندان و جانشینان مأمون برای جلوگیری از قیام استقلال طلبان ایرانی که زیر شعار گنوسیسم اسلامی و با پرچم یکی از افراد خاندان پیامبر و فاطمه (ع) به پا برمی خواستند، این سنت مأمونی را ادامه دادند که همیشه بزرگ خاندان بنی فاطمه را به عنوان پیشوای طالبیان در دارالخلافة محترمانه نگاه می داشتند، این سنت تا پایان زندگانی امام حسن عسکری (ع) به سال ۲۶۰ ق ادامه داشت، پس چون پایتخت در سال ۲۲۰ ق از بغداد به سامره منتقل شد، امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) دهمین و یازدهمین امام ما در آن جا زیسته و در آن جا به خاک سپرده شدند و چون امام حسن عسکری (ع) درگذشت، برادر او جعفر (ع) از طرف خلیفه به عنوان رییس بنی فاطمه در دارالخلافة سامره سکنی گزید.

به سال ۲۵۷ هـ ق ایرانیان به رهبری احمد حسن مادرانی در ری قیام کرده، حکومت مستقل شیعه را اعلام نمودند.

**یاقوت گوید:** احمد بن حسن، که پیش تر دبیر اذکوتکین پسر ساتکین تُرک بود، به سال ۲۷۵ ق بر ری چیره شد و تشیع آشکار نمود و اهل ری را گرامی داشت، مردم به گرد او درآمد، و کتابها به نامش نگاشتند، از جمله عبدالرحمان بن ابی حاتم، برای او کتابی در فضایل اهل بیت و جز آن تألیف کرد<sup>۱</sup>.

احمد حسن مادرانی؛ یا مادرانی در شمار کسانی است که با امام غایب، محمد بن الحسن العسکری (ع) در تماس بوده، توقیع‌هایی از سوی امام برای ایشان صادر شده است<sup>۲</sup>.

در همین هنگام در محافل دوازده امامیان، جعفر رئیس انتصابی دربار عباسی برای بنی فاطمه، با لقب «کذاب» شهرت یافت که جاه و مقام دنیایی را بر حقیقت ترجیح داده است.

<sup>۱</sup> معجم البلدان، ماده «ری».

<sup>۲</sup> حدیث‌های ۱۶ و ۲۲، باب تولد امام زمان از کافی کلینی (د: ۳۲۸ ق)، چاپ آخوندی، تهران، ج ۱، برگه ۵۲۲ - ۵۲۳؛ الغیبة طوسی، مقدمه حاج آقابزرگ تهرانی، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق، ۱۷۱؛ دلائل الامامة، طبری، چاپ نجف، ۱۹۶۹ م، برگه ۲۸۲ - ۲۸۵؛ راوندی خراج و جرایج، راوندی، ۱۳۰۵ ق؛ فرج المهموم فی تاریخ علم النجوم، ابن طاووس، چاپ نجف، ۱۹۶۸ م، برگه ۲۳۹ - ۲۴۰، دیده می شود.

اکنون معلوم نیست که آیا این توضیحات برای جعفر نتیجهٔ پاسخ منفی است که او به قیام کنندگان ری داده است؛ یا آن که احمد حسن مادرانی بدون مراجعه به جعفر با امام زمان تماس گرفته است، پس باید منتظر یافت شدن اسناد دیگر بمانیم. باری عنوان «مادرانی کاتب اذکوتکین» بدون نام احمد بن حسن و بدون ذکر از «توقیع» در طبری و ابن اثیر در آغاز سال ۲۷۶ق و تاریخ قم، آمده است<sup>۱</sup>، ولی در جای دیگر همان تاریخ قم به صورت ابوالحسن بن احمد بن الحسن مادرانی دیده می‌شود<sup>۲</sup>.

### تأثیر متقابل گنوسیسم و تسنن

در چهار سدهٔ نخستین آمدن عرب به ایران، در اثر برتری آشکار سطح تمدن و فرهنگ ایرانیان محکوم نسبت به حاکمان عرب، روند تکامل بدین گونه بود که قشر ایرانی نزدیک به حکام عرب همواره از یک سو بر روشنفکری حکام عرب و از یک سو بر قشری‌گری تودهٔ مردم ایران می‌افزودند.

ایرانیان باسوادتر نزدیک به حکام عرب، فرهنگ و زبان عرب را غنا می‌بخشیدند، و برای شرکت در حکومت در پخش کردن خرافات عربی در میان مردم ایران کوشش می‌نمودند.

قشر ایرانی دور از حکومت، در گنوسیسم ایرانی پایدارتر بود. از این رو، مردم گنوسیست غرب ایران که از مرکز دورتر بودند از گنوسیسم تندتر برخوردار بودند و در برابر تسنن عربی مقاومت بیشتر داشتند.

راه بن‌بست خاندان‌های گنوسیست ایرانی در غرب، پس از غیبت امام دوازدهم برای رسیدن به عرب‌ها و شرکت در حکومت باز شد؛ زیرا که اینان نامزدی آشکار، برای گرفتن حکومت از دست عباسیان نداشتند، پس گنوسیست‌های معتدل مسلمان ایرانی با عباسیان، در سرکوب گنوسیست‌های حاد اسماعیلی در شرق ایران و قرمطیان در خلیج فارس همکاری کردند. تندروران پس از شکست مجبور به مهاجرت به سوریه و شمال آفریقا شدند و با تشکیل حکومت اسماعیلی در آن جا چند قرن مزاحم بغداد بودند.

<sup>۱</sup> تاریخ قم، ۱۶۳.

<sup>۲</sup> همان جا، ۳۵.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۵۰

در ایران نیز پس از قرن سوم هجری، از آن جا که گنوسیست‌های نرم، امام حاضر ضدّ عباسی نداشتند، از لیست سیاه دشمنان خلیفه بیرون آمده، در کارهای دیوان بغداد شرکت کردند. نیروهای ایرانی کم‌کم توانستند نیروهای آرامی نژاد را تضعیف کنند و بدین گونه مقدمات چیرگی ایرانیان شیعه بویهی بر خلافت فراهم گردید.

دکتر علی نقی نیشزوی

## کتابنامه

## نمایه کتاب و مقاله

اثولوجیا، چاپ سنگی، در حاشیه قیسات میرداماد، سال ۱۳۱۵ ق، برگه ۱۷۲، ۲۱۱؛ چاپ عبدالرحمان بدوی، قاهره، ۱۹۶۶ م.

احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد فرزند احمد مقدسی (۳۳۴ - ۳۸۰ ق)، به کوشش دخویه هلندی (۱۸۳۶ - ۱۹۰۹ م)، لیدن، ۱۹۰۶ م؛ برگردان علی‌نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، چاپ کاویان، ناشر کومش، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱ خ.

أخبار الأبواب، ابوالعباس سیرافی احمد فرزند محمد (سده ۴ هـ).

إخبار العلماء بأخبار الحكماء، تاریخ الحكماء، قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن علی فرزند قاضی یوسف فرزند ابراهیم فرزند عبدالواحد شیبانی (۵۶۳ - ۶۴۶ ق)، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیگ، ۱۳۲۱ ق / ۱۹۰۳ م؛ ترجمه محمد فرزند علی فرزند محمد خطیبی روزنی (۱۰۹۹ ق) به دستور شاه سلیمان صفوی، تصحیح بهین دارایی، دانشگاه تهران. ۱۳۴۷ خ.

أخبار الوكلاء الأربعة، ابوالعباس سیرافی احمد فرزند محمد (سده ۴ هـ).

أسرار الشريعة و أطوار الطريقة و أنوار الحقيقة و أسرار الشريعة، سید حیدر آملی رکن‌الدین سید حیدر فرزند علی فرزند حیدر، میرحیدر، شیخ حیدر آملی (۷۲۰-۷۸۲ ق)، چاپ محمد خواجه‌جوی، تهران، ۱۳۶۲ خ؛ چاپ دیگر: تصحیح و شرح محسن موسوی تبریزی، نور علی نور، قم، ۱۳۸۲ خ.

إعلام الوری بأعلام الهدی، نسخه این کتاب به خط مؤلفش امین‌الاسلام فضل فرزند حسن طبرسی (د: ۵۴۸ ق) نزد مجلسی بود و از آن در مصادر بحار یاد شده و به سال ۱۳۱۲ ق چاپ شده است؛ چاپ دیگر: مؤسسه آل‌البیت، احیاء التراث، قم، ۱۳۷۶ ق.

افتراق الملل فی التوحید؛ رساله فی افتراق الملل فی التوحید و إتهم مجمعون علی التوحید قد خالف صاحبه، ابواسحاق یعقوب بن اسحاق کنندی (د: ۲۶۰ ق / ۸۷۳ م)

الأمالی، شیخ صدوق، محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند بابویه (۳۰۶ - ۳۸۱ق)، مقدمه و ترجمه آیت‌الله کمره‌ای، انتشارات کتابچی اسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۶خ؛ چاپ پیش‌تر: تصحیح فضل‌الله طباطبائی یزدی، قم، ۱۳۳۴خ.  
 الأنساب للسمعانی، ابوسعید، عبدالکریم فرزند محمد سمعانی مروزی (۱۱۱۳ - ۱۱۶۶م / ۵۰۶ - ۵۶۲ق)، تصحیح عبدالرحمان بن یحیی معلمی یمانی، مجلس دائرة المعارف عثمانیة، حیدرآباد، دکن، هند، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۲م.  
 أوائل المقالات في المذاهب و المختارات، شیخ مفید ابو عبدالله محمد فرزند محمد فرزند نعمان عکبری بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ق)، تصحیح مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۴۱۳ق؛ چاپ دیگر: تصحیح ابراهیم انصاری، انتشارات دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۳ق.

اوستا، زرتشت (۵۸۳پ.م)، دوست‌خواه، انتشارات مروارید، تهران، چاپ هشتم، جلد دوم، ۱۳۸۱خ.  
 ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن‌سن، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ۱۳۵۱خ.  
 آداب السلطانية، الفخري في الآداب السلطانية و الدول الإسلامية، صفی‌الدین محمد فرزند طباطبا، ابن طقطقی (۶۶۰ - ۷۰۹ق / ۱۲۶۲ - ۱۳۰۹م) چاپ گوتای آلمان، ۱۸۶۰م و ۱۸۹۵م.  
 آراء أهل المدينة الفاضلة، مبادی آراء أهل المدينة الفاضلة، ابونصر محمد فرزند طرخان فرزند اوزلغ فارابی (۲۵۹ - ۳۳۹ق / ۸۷۳ - ۹۵۰م)، مطبعة الكاتوليكية، بیروت، ۱۳۷۸ق / ۱۹۵۹م.  
 آراء و دیانات، حسن فرزند موسی نوبختی (سده ۳، ۴ه)

بحار الانوار، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه مجلسی ملا محمد باقر فرزند محمد تقی (د: ۱۱۱۱ق)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ق.  
 بحار الأنوار، ملا محمد باقر مجلسی (د: ۱۱۱۱ق)  
 البخلاء، جاحظ (د: ۲۵۵ق)، فان فلوتن هلندی (۱۸۶۶ - ۱۹۰۳م)، لیدن، ۱۹۰۰م.  
 تاریخ الحكماء، إخبار العلماء بأخبار الحكماء، قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن علی فرزند قاضی یوسف فرزند ابراهیم فرزند عبدالواحد شیبانی (۵۶۳ - ۶۴۶ق)، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیگ، ۱۳۲۱ق / ۱۹۰۳م؛ ترجمه محمد فرزند علی فرزند محمد خطیبی روزنی (۱۰۹۹ق) به دستور شاه سلیمان صفوی، تصحیح بهین دارایی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷خ.

تاریخ بغداد؛ تاریخ مدینة السلام، ابوبکر خطیب بغدادی، احمد فرزند علی (د: ۴۶۳ق)، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیة، بیروت.

تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الأمم و الملوك، تاریخ الأمم و الملوك، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی مازندرانی، جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ ق / ۸۳۹-۹۲۳م)، برگردان ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۵ جلد ۱۳۵۲خ؛ چاپ دیگر: ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۶ جلد، ۱۳۵۳خ؛ چاپ سوم، ۱۶ جلد، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵خ.

تاریخ قم تاریخ قم، ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی اشعری (نگارش: ۳۷۸ ق / ۹۸۸م)، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳خ.

تجارب السلف، صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (ز: ۷۱۴ق)، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به کوشش توفیق سبحانی؛ چاپ سوم؛ تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷خ؛ چاپ دیگر: به کوشش غلام‌حسین بیگدلی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱خ.

تذکره دولت‌شاه، تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، فرزند علاءالدوله بختی‌شاه غازی اسفراینی (۸۴۲ - ۹۰۰ق)، تصحیح و مقدمه ادوارد گرانویل براون، چاپ بمبئی؛ چاپ دیگر: اساطیر، تهران، ۱۳۸۲خ.

تصحیح الاعتقاد، تصحیح اعتقادات الإمامیة، شیخ مفید، محمد فرزند محمد فرزند نعمان (د: ۴۱۳ق)، تصحیح حزیدایی؛ چاپ دیگر: همراه با مقدمه و تعلیقات هبة‌الدین شهرستانی، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳خ.

التعريفات، میرسید شریف جرجانی علی فرزند محمد (د: ۸۱۶ق)، گوستاو فلوگل، لایپزیگ، ۱۲۶۱ق / ۱۸۴۵م؛ چاپ دیگر: ناشر ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۰خ؛ چاپ دیگر: مکتبه لبنان، بیروت.

تکلیف شلمغانی، ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌العزاقیر (د: ۳۲۲ ق / ۹۳۴م)، گویا همان فقه الرضاست.

تلبیس ابلیس، الناموس فی تلبیس ابلیس، کشف تلبیس ابلیس، کشف ناموس تلبیس ابلیس، ابوالفرج ابن جوزی، عبدالرحمان فرزند علی (۵۰۸ - ۵۹۷ق)، قاهره، ۱۳۴۷ق و ۱۳۶۸ق؛ برگردان علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸خ.



- تلمود، گنجینه‌ای از تلمود، راب، دکتر ا. کهن، امیرحسین حیدری پور، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲ خ.
- تَنْقِيحُ الْمَقَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ يَا تَنْقِيحُ الْمَقَالِ فِي عِلْمِ الرِّجَالِ، عبدالله مامقانی (د: ۱۳۱۱ خ)، چاپ سنگی تهران، چاپ سه جلدی، مقدمه محی الدین مامقانی و محمدرضا مامقانی، نجف. تورات.
- جاویدان خرد [الحکمة الخالدة]، ابوعلی مسکویه، احمد فرزند محمد رازی (د: ۴۲۱ ق)، ترجمه شرف الدین عثمان فرزند محمد قزوینی، تصحیح و مقدمه عبدالرحمان بدوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ خ.
- جغرافیای قباد (۵۰۰ - ۵۳۱ م) ترجمه به عربی از مقدسی سال ۳۷۵ ق در احسن التقاسیم (عربی، برگه ۲۵۷، ترجمه منزوی، برگه ۳۷۲).
- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۱۱ خ؛ چاپ دیگر: انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۵۷ خ.
- دار السلام فیما يتعلق بالرؤية و المنام، چهار جلد، میرزا حسین فرزند محمدتقی نوری طبرسی، تهران، ۱۳۰۵ خ.
- دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری صغیر [سوم] (سده ۵هـ)، مطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۶۹ ق / ۱۳۲۸ خ؛ نشر حیدری، نجف، ۱۳۸۳ ق؛ دارالذخائر، قم، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م.
- دیوان بحتری، بختری، ابوعباده ولید فرزند عبید (الله) چاپ مصر، ۱۹۱۱ م.
- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الجزء الاول، آب حیات - ازهاق الباطل، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، مطبعه الغری، نجف، عراق، ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶ م.
- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الجزء الثاني، الأساری و الغلول - ایوان مدائن، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، مطبعة الغری، نجف، عراق، ۱۳۱۵ خ / ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶ م.
- الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الجزء الخامس، ثابت‌نامه - چینی‌سازی، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، به کوشش علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، چاپخانه بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۲۳ خ / ۱۳۶۳ ق / ۱۹۴۴ م؛

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۵۵

- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، الجزء العاشر، ذائقه ماتم - الرسائل و المكاتیب، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، به کوشش علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۵ خ / ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.
- راهنمای تبارشناسی و سال شمار تاریخ اسلام، زامباور، ادوارد ریتر فون (۱۸۶۶ - ۱۹۴۷)، هانور، ۱۹۲۷، ترجمه عربی، برگه ۲۰. ترجمه پارسی آن: نسب‌نامه خلفا و شهریاران، محمدجواد مشکور، کتاب‌فروشی خیام، تهران، ۲۵۳۶ ش / ۱۳۵۶ خ.
- ربیع الشيعة، سید رضی‌الدین ابوالقاسم علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند طاووس، سید ابن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق) که همانند اعلام الوری طبرسی است.
- رجال ابن الغضائری، کتاب الضعفاء و کتاب الجرح، حسین فرزند عبیدالله فرزند ابراهیم غضائری (ز: ۴۱۱ ق)، محمدرضا حسینی جلالی، قم، مؤسسه علمی و فرهنگی دارالحدیث، ۱۴۲۲ ق.
- رجال الطوسی، الأبواب، شیخ الطائفة ابوجعفر محمد فرزند حسن طوسی (د: ۴۶۰ ق)، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، مطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱ م؛ رجال الطوسی، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم، ۱۴۱۵ ق.
- رجال النجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، احمد فرزند علی نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰ ق)، به کوشش موسی شبیری زنجان، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ق / ۱۳۸۲ خ.
- رجال قهپایی؛ مجمع الرجال، عنایت‌الله قهپایی (ز: ۱۰۱۱ ق)، اصفهان، ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ ق؛ چاپ دیگر: ناشر اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ خ.
- رجال کشی به نقل از رجال قهپایی، مجمع الرجال قهپایی.
- رسالة منطق، بولس پارسی، به زبان سریانی برای خسرو پرویز نگاشت.
- رسائل الجاحظ، الفصول المختارة من كتب الجاحظ، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، چهار جلد، دارالجیل، بیروت، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م.
- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس فقیه، فخرالدین ابوعبدالله محمد فرزند احمد فرزند ادریس عجلی حلی (۵۴۳ - ۵۹۸ ق)، چاپ ۱۲۷۰ ق؛ چاپ دیگر مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق

شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون، [منظور رساله الهزلیه ابن زیدون احمد فرزند عبدالله اندلسی (۳۹۴ - ۴۶۳ق) از زبان ولاده دختر مستکفی خلیفه است] ابن‌نُبّاته محمد فرزند محمد مصری (۶۸۶ - ۷۶۸ق)، چاپ بولاق، ۱۲۷۸ق؛ چاپ دیگر: مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م.

سیاست و غزالی، هانری لائوست، برگردان مهدی مظفری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴خ.  
السیاده العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، فان فلوتن هلندی (۱۸۶۶ - ۱۹۰۳م)، برگردان به عربی حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، ۱۹۶۵م، برگه ۱۳۲؛ برگردان به پارسی مرتضی هاشمی حائری با عنوان تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۲۵خ.  
شاهین خسرو انوشیروان (د: ۵۷۵م)، ترجمه بخشی‌هایی از آن، جاحظ (د: ۲۵۵ق) در کتاب الحجاب، برگه ۳۹ آورده است.

شهریاران گمنام کسروی.

عقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، شهاب‌الدین ابوعمرو احمد فرزند محمد (۲۴۶ - ۳۲۸ق)، چاپ بولاق، قاهره، ۱۲۹۳ق؛ چاپ دیگر: تصحیح احمد امین، احمد الزین و ابراهیم الایاری، قاهره، ۱۹۴۰م.

عُللُ الشَّرَائِعِ صدوق (د: ۳۸۱ق)، تصحیح محمدصادق بحرالعلوم، مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ق.

عیون الأخبار، ابو محمد عبدالله فرزند مسلم دینوری مروزی، ابن قتیبه دینوری (۸۲۸ - ۸۸۵م / ۲۱۳ - ۲۷۶م)، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۸ق.

عیون الأنباء فی طبقات الاطباء، موفق‌الدین ابوالعباس احمد فرزند قاسم فرزند خلیفه فرزند یونس سعدی خزر جی (۶۰۰ - ۶۶۸ق / ۱۲۰۴ - ۱۲۷۰م)، پژوهش نزار رضا، دارمکتبه الحیاة، بیروت ۱۹۶۵م؛ پژوهش امروالقیس فرزند طحان و احمد میهی فرزند حسن عبدالصمد، چاپخانه وهبی، مصطفی افندی وهبی، ۱۳۰۰ق، چاپ نوین آن، دار الثقافه، بیروت، لبنان، ۱۹۸۷م / ۱۴۰۸ق؛ پژوهش و برگردان محمد ابراهیم ذاکر، انجمن گیاه درمانی، تهران، ایران، ۱۳۹۳خ.

- الغیبة شیخ طوسی (د: ۴۶۰ق)، مقدمه حاج آقابزرگ تهرانی، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق، ۱۷۱؛ دلائل الامامة، طبری، چاپ نجف، ۱۹۶۹م، برگه ۲۸۲-۲۸۵؛ راوندی خرایج و جرایح، راوندی، ۱۳۰۵ق؛ فرج المهموم فی تاریخ علم النجوم، ابن طاووس، چاپ نجف، ۱۹۶۸م، برگه ۲۳۹-۲۴۰، دیده می‌شود.
- الغیبة، نعمانی، برگه ۸، چاپ ۱۳۱۰ق.
- فَرَجُ الْمَهْمُومِ فِي تَارِيخِ عُلَمَاءِ النُّجُومِ، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال من علم النجوم، سید ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حلی (د: ۶۶۴ق)، چاپ نجف، ۱۹۶۸م؛ چاپ دیگر: دارالذخائر، قم، ۱۳۶۸ق.
- فقه الرضا، ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌العزاق شلمغانی (د: ۳۲۲ق / ۹۳۴م)، مرحوم سیدحسن صدر (د: ۱۳۵۴ق) و آقای رضا استادی، آن را همان کتاب تکلیف شلمغانی گفته‌اند.
- فهرست أسماء مصنفی الشيعة، رجال النجاشي، نجاشی احمد فرزند علی (۳۷۲ - ۴۵۰ق)، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق / ۱۳۸۲خ.
- فهرست الطوسي، شیخ الطائفة ابوجعفر محمد فرزند حسن (د: ۴۶۰ق)، تصحیح محمدصادق آل‌بحرالعلوم، مطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۱م.
- فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱، ج ۲، علی‌نقی منزوی. تهران، ۱۳۳۰خ، ۱۳۳۳خ، ج ۳، بخش یکم تا پنجم، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۳۲خ تا ۱۳۳۸خ.
- الفهرست؛ یا فوز العلوم، ابن‌ندیم وراق بغدادی، ابوالفرج محمد فرزند اسحاق (۲۹۷-۳۸۵ق)، چاپخانه رحمانی، مصر، (۱۳۴۸ق)؛ به کوشش و برگردان رضا تجدد، چاپ تهران، ۱۳۴۶خ.
- کافی، اصول، فروع، روضه کافی، ابوجعفر محمد فرزند یعقوب فرزند اسحاق رازی، ثقة‌الاسلام کلینی (۲۵۸-۳۲۹ق) / (۸۷۲-۹۴۱م)، پژوهش علی‌اکبر غفاری، آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵-۱۳۷۸ق.
- الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر عزالدین ابوالحسن علی فرزند محمد جزری شیبانی (۵۵۵-۶۳۰ق)، تصحیح کارلوس یوهانس نورنبرگ، لیدن هلند، ۱۸۵۱-۱۸۷۶م؛ ۱۳ جلد، دارالصاد، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ق.

- کتاب الغيبة شيخ طوسی (د: ۴۶۰ق)، مقدمه آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعة (۱۲۵۵-۱۳۴۸خ)، مطبعة النعمان، نجف، ۱۳۸۵ق.
- کتاب نقائص جریر و فرزندق، ابوعبیده معمر فرزند مثنی (۱۱۰-۲۰۹ق)، علی اصغر فقیهی، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ۱۳۸۷خ.
- ماه‌نامه کاهو، مونیخ، شماره ۵۵، سال ۱۲، بهمن ۱۳۵۳، حبر الأمة، علی نقی منزوی (۱۳۰۲-۱۳۸۹خ)، برگه ۲۳-۲۵.
- مباهله، ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌العزّاقِر شلمغانی (د: ۳۲۲ق / ۹۳۴م) ضمن بحار الأنوار، ملا محمدباقر مجلسی (د: ۱۱۱۱ق)، ج ۲۱، برگه ۲۷۶-۳۴۰ چاپ شده است.
- مجله التواریخ و القصص، ناشناس، سال تألیف ۵۲۰ق، تصحیح محمدتقی بهار ملک‌الشعرا، به کوشش کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸خ؛ چاپ دیگر: ویراستاری علی اصغر عبداللهی. تهران: دنیای کتاب. ۱۳۸۳خ.
- المحاسن، شیخ ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی (د: ۲۷۴ق)، دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۳۰خ؛ تصحیح موسوی و محدث ارموی، تهران، ۱۳۳۱خ / ۱۹۶۲م، ۶۵۵ برگه + ۶۰ برگه مقدمه جلال محدث ارموی.
- المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ، حاکم نیشابوری، سال تألیف ۳۷۳ق، چاپ هند؛ چاپ دیگر: تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ق، ۵جلدی.
- معجم الأدباء؛ یا إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب، یاقوت حموی، دیوید سمونل مارگلیوت لیدن، ۱۹۰۷م؛ قاهره ۱۹۰۹م؛ برگردان عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۹۱خ / ۲۰۱۲م.
- معجم البلدان، یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶) شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی، چاپ لایپزیک (۱۸۷۳-۱۸۶۶م) افست تهران، ۱۹۶۵م، برگردان به پارسى دکتر علی نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پارسى را تا پایان حرف الف در سال ۱۳۸۰خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف "ز" در سال ۱۳۸۳خ. به چاپ رساند. امید به چاپ دیگر جلد‌های ترجمه شده آن.

ایران دوستی در سده‌های سوم و چهارم  
هجری

۵۹

مَنْ لَا يَخْضُرُهُ الْفَقِيهُ، ابن بابويه، شيخ صدوق، ابو جعفر محمد فرزند علی فرزند حسين قمی (۳۰۶ - ۳۸۱)، نجف، ۱۳۷۱ ق،  
جلد ۴ وزیری.

منهاج الصلاح في إختصار المصباح، نویسنده: علامه حلی ابومنصور حسن فرزند یوسف فرزند مطهر اسدی (۶۴۸ -  
۷۲۶ ق)، نسخه خطی کتابخانه مرعشی، قم؛ مکتبه علامه مجلسی، قم ۱۳۸۸ خ / ۱۴۳۰ ق.

نبذة من التاريخ للمؤلف المجهول، [نبذة من كتاب في تاريخ بني العباس تأليف مؤلف مجهول من القرن الحادي عشر  
الهجري]، تصحيح بطرس غريازنيويج، مسكو، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م.

ودا

الوزراء و الكُتَّاب، محمد فرزند عبدوس كوفي جهشيارى (د: ۳۳۱ ق)، تصحيح هانس فون مزيك آلمانى، لايبزيگ، ۱۹۲۶ م  
/ ۱۳۰۵ خ؛ چاپ ديگر: تصحيح مصطفى سقا و ابراهيم آبيارى و عبد الحفيظ شلبي و با زيرنويس ها و فهرست هاى گوناگون،  
۱۹۳۸ م، ۲۵۶.

وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان مما ثبت بالنقل والسمع و أثبتته العيان، ابن خلکان احمد فرزند محمد برمكى اربلى (۶۰۸ -  
۶۸۱ ق)، ميرزا محمد حسن خان شيخ جابرى انصارى دستور ظل السلطان به فارسى برگرداند. وفيات الاعيان در سال ۱۲۸۴ ق  
توسط معتمد الدوله فرهاد ميرزا همراه با ويرايش و افزوده هاى به عربى چاپ شد؛ چاپ ديگر به كوشش احسان عباس، دارالفكر،  
بيروت، لبنان.

دکتر علی نقی  
نیمزوی